

چشم انداز بازار جهانی نفت

صفحه ۴

و

درآمدهای نفتی ایران

صفحه ۷

صفحه ۱۰

صفحه ۱۷

صفحه ۱۹

اجلاس وزیران کشورهای عضو " اوپک " در سوم مهرماه گذشته (۲۵ سپتامبر) در ژنو ، پس از ۵ روز بحث و چانه زنی ، سرانجام به توافقی پیرامون سقف و سهمیه های تولید در ۶ ماه آتی دست یافت و توانست از سقوط بیشتر بهای نفت در بازارهای جهانی موقتا جلوگیری کند . لکن هنوز هم معلوم نیست که آیا روند نزولی قیمت های جهانی نفت طی سه سال اخیر به پایان خود رسیده است و یا آن که ، پس از وقفه ای کوتاه ، بازهم حرکت خود را در مسیر کاهش ادامه خواهد داد ؟ آیا با ورود آتی صادرات نفت عراق (به میزانی در حدود صادرات آن پیش از جنگ خلیج فارس) به بازارهای بین المللی ، سقوط بهای نفت شدت افزوتتری پیدا خواهد کرد ؟ آیا این روند ، با همه اثرات اقتصادی و سیاسی آن ، می تواند برای مدت طولانی ادامه یابد ؟ و در آینده ، " بحران نفتی " دیگری نظیر آنچه در سالهای ۱۹۷۲ و ۱۹۸۰ میلادی بروز کرد ، محتمل خواهد بود ؟ بالاخره این که پیامدهای آن روی درآمدهای نفتی اعضای اوپک ، و به طور ویژه ایران ، چه خواهد بود ؟

یازده کشور عضو اوپک (بجز عراق) در اجلاس اخیر خود توافق کردند که سقف تولید خود را در حد ۲۴.۵ میلیون بشکه در روز ، طی شش ماه آینده ، حفظ کنند . در چارچوب همین توافق عربستان میزان تولید روزانه اش را در سطح ۸ میلیون بشکه نگه داشته و ایران نیز ، به رغم افزایش اندکی در سهمیه رسمی آن (به ۲.۶ میلیون بشکه در روز) ، پذیرفت که حجم تولید جاری خود را (که حدود ۴ میلیون بقیه در صفحه ۲

* رژیم اسلامی و مسئله " امنیت "

* کودتا و حکومت نظامی در روسیه

* " شمال - جنوب "

* کشورهای جهان سوم و مسئله دموکراسی

* دفاع از ارتجاع در قالب " روشنفکری "

* تونی موريسن ، برنده جایزه نوبل ادبیات

صفحه ۱۲

صفحه ۱۶

برنامه بدون پشتوانه تئوریک

ایدئولوژی ، متدولوژی

مسائل و موانع صلح اسرائیل و فلسطین

با آزادی ۸۴۰۰ نفر از زندانیان که فعالیت سیاسی داشته اند موافقت دارد که باید بتدریج و با پیشرفت مذاکرات تحقق یابد . بعلاوه هنوز پلیس و ارتش اسرائیل در پی دستگیری فلسطینی هایی است که از قبل در لیست سرویسهای امنیتی اسرائیل قرار داشته و تحت پیگرد بوده اند . این اقدامی است که آشکارا با امضای قرارداد صلح در تناقض می باشد .

اما مسئله امنیت در واقع پیچیده ترین جنبه مذاکرات جاری بین اسرائیل و " ساف " بشمار می رود . علاوه بر مسئله تعیین حدود و ثغور دولت خودمختار و چگونگی کنترل مرزهای منطقه خودمختار و اسرائیل ، امنیت منطقه خودمختار موضوعی است که اساسا زیر سؤال قرار دارد . معلوم نیست که درگیری احتمالی فلسطینی های مخالف قرارداد صلح با اسرائیلی ها خواه در داخل و خواه در خارج این منطقه چگونه حل و فصل خواهد شد . آیا ارتش آزادیبخش فلسطین و پلیس فلسطین که بلافاصله بعد از عقب نشینی نیروهای اسرائیلی در منطقه استقرار خواهند یافت به درگیری با نیروهای مخالف فلسطینی کشیده نخواهند شد ؟ آیا مبارزه مسلحانه این نیروها با اسرائیل به جنگ خود فلسطینی ها منجر نخواهد شد ؟

بقیه در صفحه ۶

بعد از گذشت حدود یک ماه و نیم از امضای قرارداد صلح بین سازمان آزادیبخش فلسطین و دولت اسرائیل ، اکنون مذاکرات طرفین بر سر نحوه اجرای آن در جریان است و در این رابطه چند کمیته مشترک تشکیل گردیده است که باید به حل و فصل مسائل مشخص عملی مربوط به چگونگی عقب نشینی نیروهای نظامی اسرائیل از نوار غزه و اریحا ، سرنوشت پناهندگان فلسطینی ، زندانیان سیاسی فلسطینی و روابط اقتصادی طرفین بپردازد . طبق قرارداد ، عقب نشینی نیروهای اسرائیلی از غزه و اریحا باید حداکثر تا ۱۳ دسامبر آغاز شده و تا ۱۳ آوریل سال ۹۴ به پایان رسیده باشد . برگزاری انتخابات در مناطق اشغالی برای تعیین " شورای خودمختاری فلسطین " نیز باید حداکثر تا ۱۳ ژوئیه سال ۹۴ صورت پذیرفته و ارگانهای دولت خودمختار شکل گرفته و عملکرد داشته باشد . اینک نقطه مرکزی مذاکرات مسئله آزادی

زندانیان سیاسی فلسطینی است که در زندانها و اردوگاههای نظامی اسرائیل در اسارت به سر می برند و شمار آنان به دوازه هزار و پانصد تن می رسد . " ساف " خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط این زندانیان است . در حالی که اسرائیل با آزادی زندانیانی که در عملیات نظامی شرکت داشته اند مخالفت ورزیده و فقط

بقیه از صفحه ۱

چشم انداز بازار نفت ...

بشکه در روز است) بلافاصله کاهش دهد. در مجموع، سقف مورد توافق اجلاس اوپک حدود نیم میلیون بشکه کمتر از تولید جاری روزانه آن است. با توجه به این کاهش و همچنین بهبود نسبی بازار در پاییز و زمستان، و با تاکید مکرر بر این که اعضا، سهمیه‌های خود را رعایت نمایند، این امیدواری وجود دارد که جلوی سقوط بیشتر قیمت‌ها گرفته شود.

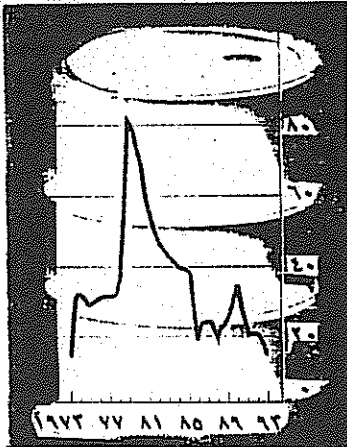
اما در صورت تثبیت نسبی قیمت‌ها نیز، میزان آنها با بهای رسمی اوپک که ۲۱ دلار برای هر بشکه است، فاصله زیادی دارد. در حال حاضر قیمت نفت پایه (در بازار لندن) حدود ۱۷ دلار است (قیمت فروش نفت ایران، در حالت عادی، حدود ۲ دلار پایین‌تر از این مبلغ است). در شهریور ماه گذشته، هم به دلیل کساد بازار (عمدتا ناشی از بحران اقتصادی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری) و هم به واسطه پیش‌بینی سرازیر شدن نفت صادراتی عراق به بازارهای بین‌المللی، قیمت نفت به حدود ۱۵٫۷ دلار برای هر بشکه پایین آمد که نازل‌ترین سطح آن طی سالهای اخیر بوده است. هرگاه قیمت‌های جاری نفت به طور واقعی، یعنی با حذف تاثیرات تورم بین‌المللی، محاسبه شود چیزی در همان حدود قیمت‌های سال ۱۹۷۲ (قبل از آغاز چند برابر شدن بهای نفت) است. به عبارت دیگر درآمد واقعی که از صدور یک بشکه نفت خام نصیب کشورهای صادرکننده می‌شود، امروز تقریباً برابر با میزان آن در بیست سال پیش است. مجموع درآمدهای نفتی ۵ کشور عمده صادرکننده عضو اوپک (ایران، عربستان، عراق، ونزوئلا و کویت)، به قیمت‌های ثابت، که در سال ۱۹۷۱ معادل ۵۰ میلیارد بود، در سال جاری حدود ۷۰ میلیارد دلار برآورد می‌شود. کاهش قیمت‌ها و درآمدها، علاوه بر پیامدهای اقتصادی و سیاسی دیگر، روی توان و میزان سرمایه‌گذاری کشورهای صادرکننده نفت در زمینه حفظ و افزایش ظرفیت‌های تولیدی و صادراتی نفت هم تاثیر گذاشته و می‌گذارد. چنان که، طبق برآورد کارشناسان اقتصادی، اعضای اوپک به منظور حفظ ظرفیت تولیدی‌شان در سطح موجود، ناکزیر به سرمایه‌گذاری‌هایی بالغ بر ۵۰ میلیارد دلار طی ۶-۷ سال آینده هستند، ولی کاهش درآمدها و مقروض شدن تعداد زیادی از آنها، امکان چنین سرمایه‌گذاری‌هایی را بسیار پایین می‌آورد. میزان سهم اوپک در تامین کل مصرف جهانی نفت اکنون حدود ۴۰ درصد است،

در حالی که بیست سال پیش سهم آن نزدیک ۵۵ درصد بوده است.

چشم انداز بازار جهانی

با وجود آن که هم وضعیت فعلی بازار جهانی نفت و هم چشم انداز آن در یک تا دو سال آتی از کساد و کاهش قیمت‌ها - و یا دست بالا، از تثبیت قیمت‌ها - حکایت دارند، برخی از پژوهشگران مسائل نفتی برآورد کرده در نیمه دوم دهه میلادی جاری جهان احتمالاً با "بحران نفتی" تازه‌ای روبرو خواهد گشت. مجله "اکونومیست" (لندن) نیز اخیراً گزارشی پیرامون این بحران احتمالی و زمینه‌ها و عواقب آن منتشر کرده است. برپایه این گزارش، روند فزاینده تقاضای جهانی نفت همراه با ثابت ماندن سطح تولید آن در مقیاس جهانی، سرانجام در سال ۱۹۹۷ و بعد از آن، به جایی خواهد رسید که عرضه نفت پاسخگوی تقاضا نخواهد بود و در نتیجه جهش شدیدی در قیمت‌ها بروز خواهد کرد.

این پیش‌بینی، از لحاظ تقاضای جهانی، مبتنی بر این فرض است که کساد و رکود جاری در اقتصادهای پیشرفته سرمایه‌داری به پایان رسیده، و از اواسط سال میلادی آتی، حجم تقاضا در هر سال، در مجموع حدود ۲ میلیون بشکه در روز بالا خواهد رفت. یعنی در سال ۱۹۹۷، جهان نیازمند ۶ میلیون بشکه نفت اضافی در هر روز خواهد بود. این رشد تقاضا، نه فقط ناشی از رونق نسبی اقتصاد جهانی، بلکه معلول پایین بودن بهای جاری نفت (در قیاس با سایر مواد انرژی‌زا) و نیز عدم اجرای کافی برنامه‌ها و تمهیدات مربوط به صرفه‌جویی در مصرف انرژی، و عوامل متعدد دیگر خواهد بود. از لحاظ عرضه جهانی، مطابق این پیش‌بینی‌ها، بخشی از ظرفیت‌های تولیدی کنونی، در برخی از نقاط جهان، به دلیل پایان یافتن ذخائر از رده خارج خواهد شد. اما علاوه بر این، به علت سطح نازل بهای نفت، امکان و یا رغبت سرمایه‌گذاری برای اکتشاف و استخراج منابع نفتی جدید وجود نداشته، و آن مقدار از ظرفیت‌های تازه هم که به مرحله تولید و صدور می‌رسند جواجوی نیازهای فزاینده نخواهند بود. در این میان، در صورت انجام بموقع سرمایه‌گذاری‌های ضروری، تا سال ۱۹۹۷ اوپک (به غیر از عراق) فقط می‌تواند حدود ۲ میلیون بشکه نفت اضافی در هر روز روانه بازار جهانی کند، و حتی اگر ۲ میلیون بشکه صادرات احتمالی عراق هم به آن افزوده شود، بازهم معادل مجموع تقاضای اضافی نفت در آن سال نخواهد بود. نتیجه‌گیری این پیش‌بینی‌ها به طور



قیمت بشکه نفت به دلار و منطبق بر نرخ تورم

خلاصه آنست که هرگاه سرمایه‌گذارانی کافی از هم اکنون در مورد توسعه ظرفیت‌های تولیدی نفت انجام نگیرد چندسال دیگر بازار جهانی با کمبود نفت صعود بهای آن روبرو خواهد شد. هرچند که در میان کارشناسان نفتی راجع به مفروضات و محاسبات این گونه پیش‌بینی‌ها حرف و بحث بسیار وجود دارد، لکن پیامدهای اقتصادی و سیاسی ادامه وضعیت موجود، یعنی کاهش و نازل بودن بهای نفت، و یا بروز احتمالی یک "بحران نفتی" دیگر، بر روی اوضاع کشورهای صادرکننده نفت حائز اهمیت فراوان و نیازمند بررسی و پیگیری جدی است.

درآمدهای نفتی ایران

با توجه به نقش صادرات نفت خام در اقتصاد ایران، ناگفته پیداست که کاهش یا افزایش احتمالی درآمدهای نفتی چه تاثیر کسترده‌ای بر زندگی و فعالیت اقتصادی جامعه ما برجای می‌گذارد. در دهه حاکمیت رژیم اسلامی، در سایه سیاست‌های آن و به واسطه تخریب بخش بزرگی از شالوده تولیدی جامعه طی سالهای گذشته، آشکارا نقش و اثرگذاری نفت در اقتصاد ایران فزونی یافته است. در چنین وضعیتی، جدا از این که درآمدهای حاصل از صدور نفت چگونه و در کجا خرج می‌شود، نوسانات بهای نفت در بازارهای جهانی تاثیر شدید و بلاواسطه‌ای روی درآمدهای نفتی و روی کل فعالیت‌های اقتصادی جامعه بر جای می‌گذارد. به طور مثال، کاهش یک دلار در بهای هر بشکه نفت صادراتی به معنی کاهش حدود یک میلیارد دلار درآمد سالانه (و یا ۷ درصد کل درآمد نفتی) است. علاوه بر آن که، قیمت‌شکنی‌های مرسوم رژیم در بازارهای بین‌المللی به منظور جلب مشتریان بیشتر، عملاً به معنی صدور نفت افزون‌تر برای دست آوردن حجم معینی از درآمد نفتی است.

گزارشی کوتاه از اوضاع ایران

در رابطه با سیاست جدید دولت در زمینه خصوصی کردن صنایع کشور، بخش قابل توجهی از صنایع اعم از سنگین و سبک به حراج گذاشته شده و یا به فروش رفته است از جمله:

۱- صنایع ذوب آهن اصفهان که به حراج گذاشته شده و شایع است که ژاپنی‌ها خواهان خرید آن هستند.

۲- تعداد زیادی از واحدهای سازمان صنایع ملی ایران فروخته شده و دفتر آن در تبریز جمع شده و به تهران انتقال یافته است.

۳- کارخانه تراکتور سازی تبریز که گفته میشود این کارخانه بعد از عید ۷۲ به قیمت ۷۰۰ میلیون تومان توسط سه بازاری خریداری شده است. - همچنین صاحبان جدید کارخانه ۲ هزار نفر از کارکنان و کارگران کارخانه را اخراج کرده‌اند، که این عمل منجر به اعتراض (و در مواردی خودکشی) و اعتصاب شده است. بعد از این اخراج‌ها، کارخانه بصورت سه شیفته به کار خود ادامه میدهد.

گفته میشود که بیمارستان خمینی تبریز که وابسته به دانشگاه تبریز است به قیمت ۶۵۰ میلیون تومان توسط چند بازاری خریداری و خصوصی شده است. فقط بخش بسیار کوچکی را بصورت دولتی یعنی نسبتا ارزان نگه داشته‌اند که میگویند خبری از متخصصها و یا پروفیسورها در آن نیست و توسط اتنرها اداره میشود و وقتی کسی در بخش خصوصی سر هزینه بیمارستان چانه میزند او را حواله به بخش دولتی میکنند که قیمت‌ها پایین است.

- هتل تبریز (اترنشال سابق) که یکی از هتلهای درجه اول ایران میباشد بعد از انقلاب دولتی شده بود و به قیمت ۸۰۰ میلیون تومان توسط سه بازاری خریداری شده است.

- دولت در برخی از ادارات از جمله اداره مخابرات دست به کم کردن تعداد کارکنان و اخراج آنها زده است. بطور مثال کسانی که مدرکی کمتر از فوق دیپلم دارند جزو اولین اخراجیان میباشند. و وقتی علت این مسئله پرسیده میشود در جلسه خصوصی مسئولین مخابرات گفته میشود زمانیکه سیاست ما کاملا محکم نشده بود مجبور بودیم عده‌ای را همینطور استخدام کنیم و حالا شرایط

بقیه در صفحه ۹

۴،۵ میلیون بشکه در روز نهاده‌اند.

بدیهی است که این پیش‌بینی‌ها عملا امکان تحقق نخواهد داشت و یا این که تحقق آنها مستلزم میلیاردها دلار سرمایه‌گذاری اضافی خواهد بود که این خود به معنی چشم‌پوشی از هزینه‌ها و سرمایه‌گذاری‌ها در عرصه‌های دیگر است.

تلاش‌های رژیم برای فروش نفت هرچه بیشتر در بازارهای بین‌المللی، علاوه بر قیمت‌شکنی که به نوبه خود تخلفات و اختلافات اعضای اوپک را دامن زده و می‌زند، موقعیت بسیار مساعدی را برای دزدی و چپاولگری بیشتر و اشاعه فساد مالی در ابعادی وسیعتر، برای مسئولان و گردانندگان رژیم فراهم ساخته است. به ویژه در شرایط رکود و کساد بازار بین‌المللی، مسابقه‌ای بین عناصر و ارگانهای مربوطه حکومتی برای یافتن مشتری و فروش نفت، به هر شیوه و به هر قیمت، و البته به جیب زدن حق دلالی و کمیسیون کلان، درگرفته است. چنان که به نوشته خود مطبوعات دولتی، وزارت نفت و شرکتهای مربوط به آن، به صورت جولانگاه انواع و اقسام دلالان ریز و درشت درآمده است. وزارت نفت رژیم، علاوه بر بخش عریض و طویل بین‌المللی خود در تهران، "دفاتر فروش" نفت در لندن، روتردام، سنگاپور و کانادا، ظاهرا به منظور بازاریابی دایر کرده است. این "دفاتر" عملا برای قیمت‌شکنی‌های بی‌حساب و کتاب و وصول "حق حساب" های کلان و جابجایی پول‌های دزدیده شده فعالیت می‌کنند. علاوه بر اینها، "بنیاد مستضعفان و جانبازان" رژیم که در اغلب فعالیتهای اقتصادی دخالت دارد و به هیچ ارگان قانونی و رسمی هم عملا پاسخگو نیست، از چندی پیش وارد بازار پرمنافعت نفت هم شده و شرکتی به نام "بن - اوپل" در لندن دایر کرده است که محموله‌های نفتی را از وزارت نفت تحویل گرفته و در بازار بین‌المللی به فروش می‌رساند. گذشته از اینها، قراردادهای وزارت نفت و شرکتهای تابعه در زمینه اکتشاف، استخراج و یا ایجاد و راه اندازی پالایشگاه و نظایر اینها، عرصه وسیع دیگری برای حیف و میل‌ها، دزدی‌ها و فساد مالی مسئولان حکومتی است که خود نیازمند نوشته دیگری است. در یک کلام، درآمدهایی که از صدور و فروش منابع و ثروتهای ملی حاصل می‌شود، به جای آن که برای بهبود وضع مردم و پیشرفت جامعه مصرف شود، به شیوه‌ها و شگردهایی که در بالا به نمونه‌هایی از آنها اشاره شد، مورد چپاول و تاراج سردمداران حکومتی و شرکای آنها قرار می‌گیرد.

برپایه گزارش وزیر نفت به مجلس رژیم در مردادماه گذشته، مجموع درآمدهای حاصل از صدور نفت خام و فرآورده‌های نفتی طی ۴ سال و چهار ماه (سالهای ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۴ ماه اول سال ۷۲) حدود ۶۱،۸ میلیارد دلار، یعنی به طور متوسط سالیانه بالغ بر ۱۴،۲ میلیارد دلار بوده است. با در نظر گرفتن این نکته که صادرات فرآورده خیلی محدود و عمدتا مربوط به صدور نفت کوره است، درآمدهای نفتی اساسا حاصل از صدور نفت خام به خارج بوده و هست.

حجم صادرات نفت خام در وضعیت کنونی حدود ۲،۶ میلیون بشکه در روز است. افزایش این مقدار، نه تنها منوط به شرایط بازار بین‌المللی بلکه مربوط به ظرفیت و امکانات تولیدی نفت در داخل نیز هست. رژیم جمهوری اسلامی طی سالهای گذشته به منظور دستیابی به درآمدهای بیشتر، سعی کرده است که ظرفیتهای تولیدی نفت را بالا ببرد. در این زمینه، با آن که به تصریح خود وزیر نفت رژیم، حدود ۲ میلیارد دلار نیز اضافه بر مبالغ پیش‌بینی شده در بودجه‌های سالانه، هزینه گردیده است، ولی توفیق چندانی حاصل نشده است. نخستین دلیل آن، حجم گسترده خرابی‌ها و خساراتی است که یا به واسطه جنگ و یا به سبب غفلت و بی‌کفایتی مسئولان رژیم در منابع و امکانات تولیدی نفت کشور صورت گرفته است. دلیل دیگر آن، کمبود نیروهای کارآموده و امکانات تخصصی است که در نتیجه برکناری و مهاجرت متخصصان داخلی، وزارت نفت اخیرا با هزینه‌های کزاف به کمپانی‌های خارجی روی آورده است. علاوه بر اینها، حیف و میل و ندانم‌کاریهای مرسوم در دستگاه‌های دولتی و مخصوصا در وزارت نفت نیز مزید علت بوده و هست. برپایه گزارش‌های رسمی، میانگین تولید نفت طی سال ۱۳۷۱، روزانه حدود ۲،۷ میلیون بشکه و ظرفیت تولیدی فعلی آن نزدیک ۴ میلیون بشکه در روز است. لکن هنوز معلوم نیست که وزارت نفت بتواند همین میزان تولید را به طور مستمر - حتی در صورت وجود تقاضای جهانی - حفظ نماید، چرا که نگهداری آن نیز مستلزم سرمایه‌گذاریهای جدید است. طبق برآورد منابع خارجی، حداکثر ظرفیت تولیدی ایران در چند سال آینده حدود ۴ میلیون بشکه در روز خواهد بود. قابل توجه است که تهیه‌کنندگان برنامه اقتصادی پنجساله دوم دولت (۱۳۷۷ - ۱۳۷۲)، مبنای پیش‌بینی درآمدهای نفتی را تولید متوسط

رژیم اسلامی و مسئله " امنیت "

اقدام " امنیتی " علیه رژیم تلقی میشود . سیف‌الهی ، فرمانده نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ، برای چندمین بار تکرار می‌کند که "تهاجم فرهنگی جدیدترین حربه دشمن ... و تهدیدی است که از ناحیه استکبار متوجه امنیت داخلی است " (رسالت ۷۲، ۶، ۲۸) .

برخورد سرکوبگرانه رژیم در برابر اعتراضات و اعتصابات کارگران و زحمتکشان نیز از همان ابتدا در همین چارچوب بوده و هست : هرگونه حرکت صنفی و اعتراضی کارگران غالباً به منزله اقدام سیاسی علیه رژیم و ارگانهای آن تلقی شده و دسته‌های سرکوبگر رژیم ، از کمیته‌چی‌ها و مزدوران دادستانی گرفته تا پاسداران و عوامل انتظامی ، برای خاموش کردن اعتراض و اعتصاب حق‌طلبان کارگران و قلع‌و‌قلع معترضان گسیل شده‌اند . به اعتراضات گوناگون توده‌های مردم در مورد گرانی ، قطع آب و برق و نظایر اینها ، به حرکات اعتراضی و صنفی دانشجویان و دانش‌آموزان ، پرستاران ، کارمندان و ... نیز در موارد و نمونه‌های مختلف ، به همین نحو برخورد شده و می‌شود .

در مورد تظاهرات و مقاومت‌های توده‌های زحمتکش در مقابل ماموران رژیم که به تخریب خانه‌های حاشیه‌نشینان اقدام می‌کنند - که طی سالهای اخیر موارد متعددی از آن در حاشیه تهران و دیگر شهرهای پرجمعیت به وقوع پیوسته است - برخورد مسئولان و دستگاه‌های حکومتی بازهم يك برخورد " امنیتی " بوده است . نمونه آشکار و برجسته آن طفیان توده‌های محروم شهر مشهد در خرداد ماه سال گذشته بود که هم وحشتزدگی شدید گردانندگان رژیم و هم به میدان آوردن انواع و اقسام نیروهای امنیتی و انتظامی و نظامی آن را برای مقابله با حرکت مردم و سرکوب وحشیانه آن ، بطور کاملاً آشکار و عریان ، در معرض دید همگان قرار داد . گزارش " تحقیق و تفحص " مجلس رژیم که ۱۴ ماه پس از واقعه مشهد ، در مرداد ماه امسال منتشر شد ، ضمن تکرار همان یاهوگویی‌های مسئولان حکومتی راجع به " غائله " " آشکار " تلاش کرده است که با انداختن " تقصیر " به گردن برخی از مهره‌های دست پایین رژیم ، واقعیت عصیان مردم علیه رژیم و ارگانهای آن را مخدوش و لوئ نماید . به همین روال ، و به منظور

رسوا شدن روزافزون دغلیازی‌ها و فریبکاری‌ها مرسوم آن ، دست‌یازی به ارباب و - سرکوب بازهم ابعاد گسترده‌تری پیدا می‌کند .

واقعیت آنست که برخلاف همه تبلیغات بلندگوهای حکومتی درباره " ثبات " نظام و " استحکام " رژیم اسلامی ، گردانندگان آن ، هر روز بیش از روز پیش ، احساس خطر و ناامنی می‌کنند . اینان که خود نیز به نارضایتی شدید و نفرت عمیق توده‌های وسیع مردم از رژیم حاکم واقفند ، نمی‌توانند وحشت و هراس خود را از بازتاب سیاسی و اجتماعی این نفرت همگانی پوشیده نگه‌دارند . تاکید و تکرار مداوم مسئله امنیت ، ارائه طرح‌های تازه و ایجاد دستگاه‌های امنیتی جدید ، اجرای مانورهای گوناگون و ... همه نشان از حدت این مسئله برای سردمداران حکومتی و وحشت فزاینده آنها دارد .

مفهوم و دامنه " امنیت "

در شرایطی که رژیم اسلامی خود را همواره در معرض خطر و بساط حکومتی‌اش را متزلزل می‌بیند ، مسئله " امنیت " برای آن ، به ویژه مفهوم و معنای خیلی وسیعی پیدا می‌کند . هرچیز و هر رفتاری خارج از چارچوب‌های آمرانه حکومتی و مذهبی ، هر نوع انتقاد و اعتراض ، هرگونه ناهمسازی و یا دگراندیشی ، که حتی ممکن است هیچ رابطه‌ای هم با سیاست و حکومت نداشته باشد ، بلافاصله رنگ سیاسی به خود می‌گیرد و " خطر "ی برای امنیت رژیم به حساب آورده می‌شود .

هیاهوی " تهاجم فرهنگی " که طی سالهای اخیر به راه افتاده و هنوز هم ادامه دارد ، این نکه را کاملاً آشکار ساخته است : زیر لوای " مقابله با تهاجم فرهنگی " ، تعریف و تفسیر بسیار گسترده و فراگیری از مسئله " امنیت " ، رسماً و عملاً به اجرا گذاشته شده و تمهیدات و اقدامات بازهم بی‌شعری برای کنترل ، ارباب ، اختناق و سرکوب پیاده گردیده است . در چارچوب این تفسیر و نیز اقدامات عملی ارگانها و مزدوران رژیم است که فی‌الثل بیرون افغان چند تار موی زنان ، پوشیدن پیراهن آستین کوتاه توسط مردان ، جوراب سفید دختر بچگان دبستانی ، و ... به عنوان " تهاجم فرهنگی " و بنابراین

علی محمد بشارتی ، وزیر کشور رژیم ، طی مصاحبه‌ای در ۲۰ شهریور ماه گذشته ، سال ۱۳۷۲ را سال " امنیت عمومی " اعلام داشت . وی سپس در مورد اجرای این " طرح امنیتی " اظهار داشت : " امیدواریم این طرح که با نظر مقام معظم رهبری تهیه شده است ، تا چند وقت دیگر به شورای عالی امنیت ملی ارائه شود و از ابتدای سال آینده در سراسر کشور به مرحله اجرا درآید " .

این که علی محمد بشارتی بر همه همقطاران خود پیشدستی کرده و هنوز شش ماه مانده به آغاز سال آینده مبادرت به نامگذاری آن کرده است ، ناشی از این نیست که وی به تازگی ، و در پی سازش جناح‌های مختلف حکومتی در مورد ترکیب کابینه رفسنجانی ، به مسند وزارت کشور دست یافته است و می‌خواهد با این گونه حرف‌ها و طرح‌ها ابراز وجود و خودنمایی کند . بلکه انگیزه اصلی اعلام چنین طرحی آنست که در واقع مسئله " امنیت عمومی " یا " امنیت داخلی " ، به صورت روزافزونی ، به مشغله ذهنی سردمداران و سرکردگان حکومتی تبدیل گردیده ، و به انحاء گوناگون ، ورد زبان همه آنان شده است . توجه به اظهارات و موضعگیریهای مسئولان حکومتی ، به مناسبت‌های گوناگون که غالباً رابطه مستقیمی هم با مسئله " امنیت " ندارند ، و بررسی سیاستها و اقدامات جاری ارگانهای رژیم ، علاوه بر آثار و شواهد ملموس و روزمره آنها در زندگی و فعالیت مردم و وضعیت شهرها و اماکن و غیره ، این نکه را بروشنی آشکار می‌سازد .

واضح است که مسئله امنیت و یا حفظ و بقای حکومت ، مسئله همه حکومتها و دولتها در جوامع طبقاتی است . علی‌الخصوص در حکومت‌های استبدادی و ضد‌مردمی ، که اکثریت آحاد جامعه نمی‌توانند اراده آزاد و آگاهانه خود را ابراز و اعمال نمایند ، مسئله امنیت داخلی در سرلوحه مسائل گریبانگیر حاکمان قرار دارد . در این قبیل حکومتها ، بقای بساط اقتدار عمدتاً با توسل به اختناق و سرکوب خشن ، و نیرنگ و فریب ، میسر می‌شود . رژیم جمهوری اسلامی هم در همین چارچوب قرار داشته و بر همین روال عمل می‌کند ، ضمن آنکه خصیصه مذهبی رژیم دامنه و شدت اختناق و ستمگری آن را دوچندان ساخته است و علاوه بر آن که با

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

پوشانی دامنه نفرت و ناراضی مردم از کلیت رژیم اسلامی، وزیر کشور جدید، مدعی شد که " بیش از ۸۰ درصد شکایات مردم از شهرداریها است " (رسالت ۷۲،۶،۲۲) . وی همچنین در گردهمایی معاونین استانداریهای سراسر کشور گفت : " شهرداریها از همین امروز به تخریب ساختمانهایی که تخلف دارند و یا داخل طرحهای عمرانی هستند پایان دهند ... چرا ساتیمتر روی ساختمان مردم می گذارید تا آنها را گرفتار مسائل موجود شهرداریها کنید " و اضافه کرد : " اگر به مردم فشار وارد شود برخوردهای نامناسب پیش خواهد آمد " (سلام ۷۲،۷،۱) . واقعیت اینست که بنا به ماهیت رژیم و سیاستهای آن، فشارهای وارده به توده های محروم چه از جهت زورگویی های دستگاه های حکومتی، تخریب خانه های مردم و اجحافات دیگر و چه از لحاظ پیامدهای خانمان برانداز برنامه های اقتصادی دولت، پایانی نخواهد داشت و این حرفهای وزیر کشور نیز جزئی از دغلبازی های مرسوم مسئولان حکومتی، و در عین نشان دیگری از هراس آنها از ناراضی فزاینده توده ها است . ناراضی مردم و هراس رژیم آن اندازه هست که گذشته از نشریات غیردولتی که هر روز با فشارها و تضییقات سیاسی و همچنین فشارهای اقتصادی ناشی از سیاستهای رژیم روبرویند، گردانندگان حکومتی تاب تحمل انتقادهای غالباً آبکی و خودغرضانه مطبوعات " خودی " و دولتی را هم ندارند، و چنان که در نمونه های اخیر برخورد به روزنامه های " سلام "، " ابرار "، " کیهان " و .. هم مشاهده شده است، می کوشند آنها را تعطیل یا کاملاً سربراه و " هماهنگ " نمایند .

به طور خلاصه " امنیت " از دیدگاه سردمداران رژیم اسلامی، معنی و دامنه بی انتهای دارد که همه چیز و همه کس را که در چارچوب تنگ و انحصاری تمایلات و منافع خاص آنها نباشد، به عنوان " مسئله " امنیتی تعریف می نماید . چنان که حتی به قول رفسنجانی، در نماز جمعه ۱ مرداد ماه گذشته، " خودداری از شرکت مرتب در نماز جمعه، نشانگر اعتراض نسبت به حکومت است "، و به گفته یزدی، رئیس قوه قضائیه رژیم، (رسالت ۷۲،۷،۵) " بی توجهی به نظام یک فسق و دوری از خداست " !

گسترش و تقویت نیروهای امنیتی توجه و حساسیت فوق العاده شدید گردانندگان حکومتی به مسئله امنیت داخلی طبعاً تلاش برای گسترش و تقویت هرچه

بیشتر نیروها و تجهیزات و امکانات امنیتی را هم به دنبال داشته و دارد . در سالهای اخیر، مخصوصاً در پی بروز تظاهرات گسترده در برخی شهرهای بزرگ، این تلاشها شدت افزونتری یافته است . در اینجا، صرف مبالغ گزاف درآمدهای ریالی و ارزی کشور به منظور " تقویت بنیه دفاعی " و خرید اسلحه و تجهیزات از خارج، مورد نظر نیست، هرچند که این سیاست رژیم هم دارای ارتباط مستقیم با نگرانی های امنیتی آن در داخل بوده و هست . در این نوشته، تنها به نمونه هایی از اقدامات و تلاشهای اخیر رژیم اسلامی در مورد توسعه نیروهای امنیتی اشاره می شود .

حدود سه سال پیش که " نیروی انتظامی جمهوری اسلامی " با ادغام ژاندارمری، شهرپایانی و کمیته های سابق تشکیل گردید، رژیم تمرکز و توسعه مجموعه این نیروها را تحت فرماندهی واحد دنبال می کرد . لکن پس از مدتی، یعنی بعد از به راه افتادن هیاهوی " مقابله با تهاجم فرهنگی "، به منظور اعمال کنترل و ارعاب بیشتر، نیروی تازه ای متشکل از عناصر حزب اللهی و بسیجی، وابسته به سپاه پاسداران رژیم، به عنوان " ضابطین قضائی " (علاوه بر نیروهای انتظامی) ایجاد گردید که ظاهراً وظیفه آن " اجرای امر به معروف و نهی از منکر " و " مبارزه با بدحجابی " و نظایر اینها بوده ولی در عمل به صورت نیروی امنیتی جدید و با تشکیلات اداری جداگانه فعالیت می کند . گروه های دیگری از افراد بسیجی و حزب اللهی هم، با هدایت سپاه پاسداران رژیم، در قالب " گردانهای عاشورا " سازماندهی شده اند که وظیفه اینها هم کنترل شهرها و مناطق پرجمعیت و مقابله با اعتراضات و حرکتهای توده ای در مواقع ضروری، و نیز جاسوسی و خبر چینی در محافل و اماکن عمومی، به عنوان عوامل اطلاعاتی رژیم است . این نیروها، به بیانه ها و مناسبت های مختلف، هر از چندگاهی مانورهایی هم در میادین و مراکز عمده شهرهای بزرگ، به منظور ارعاب و قدرت نمایی، ترتیب می دهند که از جمله آخرین آنها " مانور دفاع شهری خندق " بود که در ۲۱ شهریورماه در تهران برگزار گردید . همه اینها، علاوه بر " گشت " های گوناگونی است که از طرف نیروهای انتظامی و امنیتی ترتیب داده شده و به طور منظم، به صورت آشکار یا نهان، در شهرها و مناطق پرجمعیت مشغول کنترل، بازرسی، تفتیش و یا بازداشت افراد مردم به بیانه های مختلف هستند . در کنار و یا به همراه اینها، نیروهای سپاه پاسداران رژیم و همچنین ماموران وزارت اطلاعات رژیم هستند که در

عرصه امنیت حکومت اسلامی مستقیماً و رسماً فعالیت دارند .

وزیر کشور، طی مصاحبه ای (رسالت ۷۲،۶،۲۰) اعلام داشت که " بر اساس تصمیمات اتخاذ شده، در برنامه پنجساله دوم، تعداد ۲۰ هزار نفر به کادر نیروی انتظامی اضافه می شود " . و با اشاره به " تکمیل و تجهیز امکانات نیروی انتظامی " افزود که " ابزار لازم و امکانات مناسب به موقع در اختیار این نیرو قرار خواهد گرفت " . وی همچنین با تاکید به نکات مذکور و تکرار این که " من از نیروی انتظامی دو عنصر " نظم " و " امنیت " را انتظار دارم "، خطاب به این نیروها اضافه نمود : " برقراری امنیت مطلوب در کشور را، از شهر تهران شروع خواهیم کرد، امنیت در تهران از نظر ما بسیار حائز اهمیت می باشد " (رسالت ۷۲،۷،۵) . دیگر مسئولان و مقامات رژیم هم به مناسبت های مختلف، بر اهمیت توسعه و تقویت نیروهای انتظامی، در جهت " برقراری امنیت " و یا " حفظ و تحکیم امنیت جامعه از شر بدخواهان داخلی و خارجی " تاکید کرده اند .

شاخص دیگری در زمینه مسائل امنیتی رژیم، تعداد زندانی ها و گسترش زندانهاست . اسدالله لاجوردی، رئیس سازمان زندانهای رژیم و معاون وی، در یک مصاحبه با روزنامه رسالت (۲ شهریور ۷۲)، آمار رسمی زندانیان کشور در سال ۷۱ را معادل ۹۹ هزار و ۹۰۰ نفر اعلام کردند . با توجه به شواهد و قرائن موجود، و از جمله تعداد زیاد زندانیان سیاسی که رژیم اسلامی اساساً منکر وجود آنهاست، آشکار است که تعداد واقعی زندانی ها بیشتر از این رقم است . اما در یک مقایسه سرانگشتی، مثلاً با کشور فرانسه که جمعیتی تقریباً معادل جمعیت ایران دارد، تعداد زندانی های ایران (طبق همان آمار رسمی) دو برابر تعداد زندانیان در فرانسه است . در همین حال، طبق گزارشهای موجود، رژیم اسلامی اقدام به احداث زندانهای جدیدی نیز کرده است، چرا که هم زندانهای موجود با تراکم جمعیت روبرو هستند و هم این که خود رژیم نیز پیش بینی افزایش تعداد زندانیان را می کند . آمار اعدامی ها، چه به دلایل سیاسی و یا غیرسیاسی، نیز شاخص دیگری در همین رابطه است که رژیم جمهوری اسلامی، طبق همه گزارشهای مراجع بین المللی، در رده های نخست در میان حکومت هایی قرار دارد که بیشترین کشتار انسان ها را مرتکب شده و می شوند .

مسائل و موانع صلح اسرائیل و فلسطین



بقیه از صفحه ۱

در پاسخ به این سوال " نازال سخنگوی " حماس " می‌گوید : " مسنولیت‌اش با یاسر عرفات است . او برای امضای این توافقنامه از هیچ کس نظر خواهی نکرد . همه از درگیری بین فلسطینی ها در هراسند اما ما سعی خواهیم کرد که از هر حادثه‌ای در بین فلسطینی‌ها جلوگیری کنیم . ما نه از عرفات و نه از اسرائیل اجازه نخواهیم خواست . ما به مقاومت علیه هدفهای نظامی اسرائیل ادامه خواهیم داد و اگر پلیس فلسطین بخواهد جلوی ما را بگیرد آنوقت قضاوت با مردم است " یک عضو دفتر سیاسی جبهه خلق برای آزادی فلسطین " به رهبری جورج حبش " نیز در این رابطه می‌گوید : " عرفات از درگیری اجتناب خواهد کرد ، چون او می‌خواهد نشان دهد که می‌تواند ثبات را برقرار نماید . ما از طریق مبارزه علیه اشغالگران و نه از راه دیگری برای او مسئله ساز خواهیم بود . " وی در باره آینده قرارداد صلح برآنست که باید منتظر بود و دید مسائل در مناطق اشغالی چگونه پیش رفته و تحول می‌یابد و تاکید می‌کند که " ما باید به مردم فرصت بدهیم تا بهتر ماهیت این قرارداد را ببینند " از زمان امضای قرارداد تا کنون درگیریهای متعددی بین نیروهای اپوزیسیون فلسطینی با اسرائیلی‌ها رخ داده است که کشته و مجروح شدن تعداد قابل توجهی از افراد نظامی و غیر نظامی را بدنبال داشته است . در مقابل چنین وضعیتی که تداوم آن روند صلح را با خطرات جدی مواجه می‌کند عرفات و رهبری " ساف " تلاش می‌کنند تا اولاً مذاکرات مربوط به مرحله اجرایی توافقات شتاب گرفته و اسرائیل هرچه سریعتر مناطق اشغالی را تخلیه نماید و ثانیاً به یک توافقنامه با نیروهای اپوزیسیون فلسطینی دست یابند که براساس آن هیچ سوءقصدی

علیه افراد غیرنظامی اسرائیلی صورت نگیرد شورای مرکزی فلسطین ، روز ۱۲ اکتبر در تونس تشکیل جلسه داد و طی آن قرارداد صلح را با ۶۲ رای موافق ، ۸ رای مخالف و ۹ رای غایب به تصویب رساند . در این اجلاس علاوه بر نمایندگان سازمانهای اپوزیسیون ، سه عضو هیئت اجرایی سازمان الفتح (هانی‌الحسن ، محمد جهاد و عبدالله هورانی) که از مخالفان قرارداد بشمار می‌روند حضور نداشتند . در جریان مباحثات اجلاس ، " شیوه کار عرفات بار دیگر مورد انتقاد قرار گرفت و بویژه پاره‌ای از نمایندگان تاکید کردند که : " این شیوه اتو کراتیک قبل از امضای قرارداد صلح مقابل دوام نبود و امروز خطر آنرا دارد که همه چیز را به باد فنا دهد . اما با این وجود ، یاسر عرفات علاوه بر انتخاب شدن به ریاست دولت موقت خودمختار ، فرماندهی کل قوا و ریاست شورای اقتصادی - اجتماعی را نیز - که به چگونگی به مصرف رساندن کمکهای مالی خارجی کنترل و نظارت خواهد کرد - بر عهده خواهد داشت . قرار است وزرای دولت موقت بطور مشترک از اعضای رهبری " ساف " و شخصیت‌های ساکن مناطق اشغالی تعیین گردند و شورای مرکزی فلسطین با ورود ۸۰ تن از نمایندگان مناطق اشغالی گسترش یابد . از آنجاکه سیاست دفاعی و سیاست خارجی دولت خودمختار در دوره گذار توسط اسرائیل تعیین شده و هدایت خواهد شد ، دفتر روابط بین‌المللی " ساف " همچنان در تونس باقی مانده و رهبری آن با فاروق قدومی خواهد بود که بعد از تردیدهای سرانجام به صف مدافعان قرارداد صلح پیوست . وضعیت نیروهای اپوزیسیون فلسطینی از دیگر شاخص‌های شرایط کنونی است . این نیروها شامل ۱۰ سازمان

فلسطینی می‌شوند که در اوایل اکتبر سا جاری نشست مشترکی را در سوریه برگزار نمودند از میان این ده سازمان ، سه جریان یعنی جنبش اسلامی " حماس " ، جبهه خلق برای آزادی فلسطین (به رهبری جرج حبش) و جبهه دمکراتیک خلق برای آزادی فلسطین (به رهبری نایف حواتمه) از پایه توده‌ای در مناطق اشغالی برخوردارند . این دو جبهه ، اخیراً با تشکیل یک فرماندهی مشترک در پی وحدت مجدد با یکدیگر هستند و همراه با دو سازمان دیگر عضو " ساف " یعنی " جبهه آزادیبخش فلسطین " و " جبهه مبارزه خلق فلسطین " کلیه اجلاسهای شورای مرکزی فلسطین را تحریم کرده و همچنین اعلام داشته‌اند که در انتخابات " شورای خودمختاری فلسطین " شرکت نخواهند کرد .

۱۰ سازمان یاد شده از جنبه سلبی یکپارچه‌اند و متفق القول بر آنند که عرفات دیگر نماینده خلق فلسطین نیست چرا که " توافق امضا شده حداقل خواست های ملی را برآورده نساخته و چهار میلیون پناهنده فلسطینی را کنار گذاشته است . " اما آنها در رابطه با چگونگی مقابله با روند جاری صلح دارای اختلاف نظر هستند .

" حماس " و " جهاد اسلامی فلسطین " که همواره در خارج از " ساف " قرار داشته‌اند تمایل دارند که با تشکیل کنفرانسی از سازمانهای مخالف قرارداد صلح ، هرچه سریعتر آلترناتیوی را در برابر " ساف " سازماندهی کرده و استراتژی و رهبری جدیدی را انتخاب نمایند . در حالیکه حبش و حواتمه خط دیگری را دنبال می‌کنند و بر این عقیده‌اند که : " سازمان عرفات با امضای قرارداد صلح و شناسایی دولت اسرائیل دیگر سازمان آزادیبخش فلسطین نیست . عرفات به " ساف " بعنوان ظرفی که خلق فلسطین را گرد آورده و متحد می‌کرد نقطه پایان گذاشت . ما از وحدت خلق و آرمانمان دفاع می‌کنیم اما خواهان یک اپوزیسیون توده‌ای هستیم و نه یک اپوزیسیون صرفاً متشکل از سازمانها " .

در واقع آنها خواستار سازماندهی یک " ساف " جدید از پایین هستند و به این منظور اکنون در جهت برپایی گروههایی ، " پایه‌ای " حرکت می‌کنند که باید با انتخاب نمایندگان خود ، زمینه برای برگزاری یک کنفرانس ملی و تعیین رهبری جدید فلسطین را فراهم نمایند .

کودتا و حکومت نظامی در روسیه

رسول

دلایل مشخص کودتا

از لحاظ سیاسی ، تضاد دو جناح کرچه در آنتاگونیزم بین رئیس جمهور و مجلس تبلور یافته بود ، لکن در واقع کل حاکمیت سیاسی و ساختارهای دولتی را در سراسر روسیه در برمیگرفت و هر قدر که بحران اقتصادی در جامعه گسترش یافته و ناتوانی رژیم در کنترل و مهار آن آشکارتر میشد ، بهمان میزان شدت و حدت بیشتری بخود میگرفت .

طی دو سال گذشته ، یلتسین ، همواره و بیش از پیش مجلس را متهم میکرد که با مخالفتها و کارشکنیهای خود مانع از اجرای اصلاحات اقتصادی و حل بحران میگردد و مجلس متقابلاً رئیس جمهور و سیاستهای ویرا مسئول تبدیل شدن روسیه به یک کشور جهان سومی و مستمره آمریکا میخواند . در این بحران سیاسی و حکومتی ، هرچند که گاه جناح یلتسین و گاه جناح روتسکوی - خاز بلاتف پیروزی موقت کسب کرده و دست بالا را پیدا میکردند ، اما تعادل قوا بین طرفین درگیری بگونه ای بود که هیچیک قادر به کسب پیروزی قطعی برطرف مقابل نبود ، و پیشروی موقت یکی پس از مدت کوتاهی توسط دیگری سد شده و اقداماتش خنثی میگشت .

با گذشت زمان ، اختلافات میان رئیس جمهور و اکثریت وسیع نمایندگان مجلس هر روز بیشتر ، از چگونگی پیشبرد سیاستهای اقتصادی به مساله قدرت و اختیارات هریک از این دو نهاد منتقل شده و متمرکز میگردد تا آنجا که در اوایل تابستان ۹۲ ، اختلافات آنان بر محور تدوین و تصویب قانون اساسی جدید به اوج خود رسید . یلتسین غبطه میخورد از اینکه چرا در فردای شکست کودتای اوت ۹۱ ، یعنی زمانیکه از بیشترین نفوذ سیاسی در بین مردم برخوردار بود ، حکم به لغو قانون اساسی و همراه با آن انحلال کنگره شوراها و شورایعالی روسیه نداده و قانون اساسی و

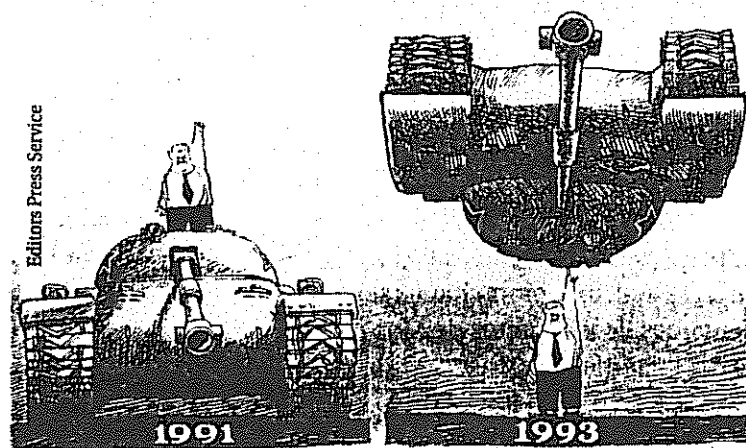
الکساندر روتسکوی معاون رئیس جمهور و زوسلان خاز بلاتف رئیس مجلس روسیه بارزترین چهره های آن محسوب میشوند و برای بحران روسیه در دوران گذار به سرمایه داری ، در پی راه حلهای ناسیونالیستی بود که در برگیرنده منافع گروههایی از بوروکراسی سابق باشد گروههایی که از طریق مخالفت با گورباچف از یکطرف و مقابله با کودتای اوت ۹۱ از طرف دیگر ، توانسته بودند موقعیت خود را در دستگاه اداری و نظامی دولت حفظ و تحکیم نمایند .

این دو جریان اجتماعی ، بعد از آغاز خصوصی کردن واحدهای دولتی در سال ۱۹۹۰ ، یکی بصورت بورژوازی جدید در بخش تجارت و خدمات و سوداگری مالی ، و دیگری متشکل از مدیران واحدهای صنعتی که بخش عمده سهام بفروش رفته این واحدها را تصاحب کرده اند ، در برابر یکدیگر قرار گرفتند . هر دو مدافع گذار روسیه به اقتصاد مبتنی بر بازار سرمایه داری هستند و از خصوصی کردن اقتصاد دولتی حمایت می کنند اما بر سر چگونگی ، آهنگ و میزان آن با یکدیگر مدام درگیری داشته اند . در واقع جنگ و ستیز آنان با هم بر سر پوست خرسی است که شکار شده است . مثلاً بطور مشخص یکی از جبهه های این جنگ حول این مساله است که واحدهای خصوصی شده باید بصورت شرکتهایی با سهام " باز " باشد یا " بسته " . از شرکتهای با سهام " بسته " روسا و مدیران حمایت می کنند که خواهان تصاحب واحدهای دولتی از طریق اولویت دادن فروش سهام به کارکنان آن واحدها هستند . در حالیکه بورژوازی جدید خواهان " باز بودن سهام این واحدها یعنی فروش آنها بهر شخص حقیقی و حقوقی هستند و یلتسین از آن بعنوان شیوه ای دموکراتیک تر که بهر " شهروند " امکان سرمایه دار شدن میدهد یاد میکند . یک چنین تضاد منافی است که پایه مادی و طبقاتی جنگ قدرت بین یلتسین و روتسکوی - خاز بلاتف را تبیین میکند .

کودتای یلتسین که با انحلال شورایعالی روسیه و یا بعبارتی مجلس این کشور آغاز شده بود ، با به توپ بستن آن و سرکوب خونین نیروهای اپوزیسیون در روز ۴ اکتبر قطعیت یافت و باین ترتیب به کشاکش دو ساله مجلس و رئیس جمهور نقطه پایان نهاده شد و فصل جدیدی در تاریخ روسیه گشوده شد .

یلتسین با پیروزی نظامی اش بر مجلس و برقراری حکومت نظامی و مقررات منع آمد و رفت در مسکو و بگیرویند مخالفان ، قلمها را شکست و دهانها را بست ، اغلب روزنامه ها و احزاب و سازمانهای سیاسی اپوزیسیون را ممنوعه اعلام نمود و آنگاه که به خواست اش مبتنی بر انحلال داوطلبانه شوراها وقعی نهاده نشد ، با صدور فرمان خود راسا آنها را منحل کرد تا بدینسان کودتای نظامی اش تکمیل شده و هیچ کم و کسری نداشته باشد .

اپوزیسیون روسیه طیف متنوع و وسیعی از چپهای افراطی تا راستهای افراطی را دربر میگیرد ، اما این کودتا در وهله نخست محصول درگیری نهایی دو جناح از حاکمیت سیاسی برآمده از شکست کودتای اوت سال ۱۹۹۱ و برکناری گورباچف بود که در ائتلاف با یکدیگر ، وظیفه هدایت روسیه در دوره گذار به سرمایه داری را برعهده داشتند . در یکسوی این ائتلاف ، بعنوان نیروی غالب ، گروه بندی بوریس یلتسین قرار داشت که جهت گیریهایش چه در عرصه سیاست داخلی و چه در عرصه بین المللی دنباله روی از سیاستهای غرب بویژه امپریالیسم آمریکاست . این جناح از حاکمیت ، بورژوازی تازه بدوران رسیده و وابسته روسیه را نمایندگی میکند یعنی نیروی اجتماعی که با به اجرا گذاشتن سیاستهای اقتصادی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول موسوم به " شوک تروایی " ، چوب حراج زدن به منابع طبیعی و زیرزمینی روسیه خواهان آنست که هرچه سریعتر مرحله انباشت اولیه سرمایه را پشت سر گذاشته و به نیروی از لحاظ اقتصادی مسلط جامعه مبدل گردد . سوی دیگر ائتلاف مزبور متشکل از طیفی بود که ژنرال



به توپ بستن مجلس

در او اخر تابستان گذشته ، برای یلتسین روشن شده بود که گذشت زمان به زبان او عمل میکند ، بهمین جهت منافع خود را در این میدید که کشمکش با مجلس را گسترش داده و به مرحله حاد و تعیین کننده اش برساند . روز ۲۱ سپتامبر ، او بر خلاف قانون اساسی فرمان به انحلال مجلس داد تا مگر از طریق تکیه به ارکانهای سرکوب نخست گریبان خویش را از دست نمایندگان مجلس رها کرده و بعد با متلاشی ساختن کل ایوزیسون ، خود در صحنه بی رقیب باقی بماند .

از انحلال مجلس تا به توپ بستن آن ، وی بارها اعلام کرده بود که از بکارگیری زور و اعمال قهر برای حل بحران سیاسی اجتناب خواهد کرد . ولی این تاکیدات فقط برای حفظ ظاهر قضیه بود ، خط واقعی او حذف مجلس و سرکوب خونین مدافعان آن بود . قطع آذوقه ، آب و برق و خطوط . تلفن و محاصره نظامی مجلس بخوبی بیانگر نیت واقعی یلتسین بود . طی ۱۲ روزی که محاصره مجلس بطول انجامید ، فعالیتهای میانجیگرانه ای صورت گرفت که نتیجه ای در پی نداشتند . حداکثر امتیازی که یلتسین قائل میشد ، تسلیم شدن بدون قید و شرط مجلس بود ! برگزاری انتخابات همزمان مجلس و ریاست جمهوری نیز که بعنوان یک راه حل سیاسی از سوی دادگاه عالی قانون اساسی روسیه پیشنهاد شده بود و نمایندگان جمهوریها و مناطق خودمختار فدراسیون روسیه از آن پشتیبانی میکردند ، توسط یلتسین رد شد و او همچنان بر انحلال مجلس و برگزاری انتخابات پیش از موعد برای مجلس در دسامبر ۹۲ تاکید کرده و انتخابات ریاست جمهوری را به ماه ژوئن سال ۹۴ موکول مینمود . با اینهمه پاره ای از نزدیکان و مشاوران یلتسین ، با توجه به سقوط اعتبار او در بین مردم ، به

مجلس مطلوب خویش را جایگزین آن نکرده است . گویی او فراموش کرده بود که انتخابش به ریاست جمهوری روسیه در سایه رای اکثریت همین نمایندگان بود که امکان پذیر گردید و اگر حمایت او از روتسکوی و خازبلاتف نقش تعیین کننده ای در انتخاب آنان بعنوان معاون رئیس جمهور و رئیس مجلس داشت ، در عوض مخالفت آیندو با طرح برکناری یلتسین از ریاست جمهوری نیز - که بارها در مجلس پیشنهاد شده بود - عاملی قطعی در شکست این طرح و تثبیت او بعنوان رئیس جمهور محسوب میشد . و حتی بالاتر از این ، در پرتو پشتیبانی روتسکوی - خاز بلاتف بود که او توانست از اختیارات فوق العاده ای که مجلس به او اعطا کرده بود ، برخوردار گردد .

دیری نپائید که ماه عسل یلتسین و روتسکوی - خازبلاتف به اختلاف و سپس رویارویی حاد فرا روئید . اکنون دیگر رئیس جمهور به این نتیجه رسیده است که گذار به " اقتصاد مبتنی بر بازار " جز با " مشت آهنین " امکان پذیر نیست و می بایست نه تنها از شر مجلس خلاص گردد بلکه آنچنان قانون اساسی را در روسیه تثبیت نماید که در آن رئیس جمهور سلطنت کند و علاوه بر متمرکز کردن قدرت اجرایی در دستان خود ، بتواند در هر زمان که لازم بداند مجلس را نفی کرده و انتخابات جدیدی برگزار نماید !

یلتسین اوضاع را برای وارد آوردن ضربه بناپارتی به مجلس مناسب میدید ، هم از لحاظ بین المللی که غرب و قدرتهای سرمایه داری جهانی را پشت سر داشت و هم بویژه از لحاظ داخلی که علیرغم نارضایتی وسیع و عمیق ، بی تفاوتی توده میلیونی مردم نسبت به درگیری بین رئیس جمهور و مجلس چشمگیر بود . مردم هیچک از طرفین را در کنار خود احساس نمیکردند

و به درگیری سیاسی بین آنان که بعدا به نبرد مسلحانه کشیده شد بمثابه جنگ قدرت میان " بالائیها " بر سر تحکیم موقعیت و منافع و کسب سهم بیشتر از خوان یغما و غنائم حاصله از چپاولگری می نگریستند . نه رئیس جمهور و نه مجلس اعتبار چندانی در بین مردم نداشتند ، با این تفاوت که از ژانویه ۹۲ بدینسو ، نفوذ یلتسین ، بدلیل تورم وحشتناک و افزایش تصاعدی فقر و فلاکت ، بنحو بیسابقه ای در میان طبقات مختلف مردم سقوط کرده بود . به این ترتیب معلوم بود که در انتخابات بهار ۹۴ ، شکست او در برابر رقبایش حتمی است .

وی توصیه میکردند که با راه حل میانی موافقت نماید چرا که انتخابات پیش از موعد ریاست جمهوری میتواند شانس بیشتری برای انتخاب مجددش داشته باشد ، اما به دیده یلتسین پذیرش چنین پیشنهادی معنایی جز قبول شکست و چشم پوشی از قدرت نداشت .

با منتفی شدن راه حل سیاسی ، محاصره نظامی مجلس تنگتر شد . نمایندگان ، از همان ابتدای صدور فرمان انحلال ، اعلام کرده بودند که بطور مسلحانه از مجلس دفاع خواهند کرد . پیشاپیش آشکار بود که تعادل قوا کاملا به نفع یلتسین است و در یک رویارویی مسلحانه پیروزی او حتمی ست . اما تاکیدات روتسکوی - خازبلاتف به مقاومت مسلحانه بی دلیل نبود . آنان روی حمایت بخشی از سران ارتش حساب میکردند و فکر میکردند که ارتش دستکم بیطرف مانده و یلتسین قادر به گسیل نیروی نظامی لازم برای سرکوب مجلس نبوده و نهایتا مجبور به عقب نشینی سازش با مجلس خواهد شد ، بعلاوه کشورهای غربی نیز بعنوان یک عامل بازدارنده عمل کرده و با تهاجم نظامی یلتسین به مجلس مخالفت خواهند ورزید . اما ژنرال روتسکوی و خازبلاتف هنوز در این اوهام غرق بودند که تانکهای ارتش در خیابانهای مسکو ظاهر شدند . بعدا یک روزنامه نگار روسی بنام سرژ پارخومانکو رابطه بین کرملین و کاخ سفید واشنگتن را در جریان بحران فاش نمود . طبق گزارش وی که در روسیه سانسور شد ، یکشنبه شب ۲ اکتبر از کاخ سفید چندین بار با کرملین تماس تلفنی گرفته شد . در این تماسها یلتسین و پیرامونیانش ترغیب شدند که تظاهرکنندگان اطراف مجلس را بنحو بیرحمانه و خونین سرکوب کنند . با چنان سبز کلینتون بود که عزم یلتسین برای به توپ بستن مجلس جزم شد .

کودتا و حکومت نظامی

غروب یکشنبه ۲ اکتبر بدنبال درگیری خشونت باری که بین ۱۰ هزار تظاهر کننده و پلیس ضد شورش رخ داد ، مخاصره مجلس شکسته شد و سپس شهرداری مسکو به تصرف مخالفان درآمد . روتسکوی این حادثه را انقلاب مردم ۱۰ میلیونی مسکو تلقی نمود و با ظاهر شدن در بالکن مجلس از تظاهر کنندگان خواست که مرکز تلویزیون مسکو را نیز همان شب به تصرف درآورند . نبرد مسلحانه بین تظاهرکنندگان و کاردهای محافظ تلویزیون تا سحرگاه فردای آروز ادامه یافت . با ورود ارتش به صحنه ، تلاش مخالفان برای تصرف تلویزیون سرکوب شد . و یلتسین بهانه های زم برای تهاجم نظامی به مجلس را بدست آورد و طولی نکشید که مقاومت مجلس را درهم شکست . و در این میان بیشک ارزیابی توهم آمیز ژنرال روتسکوی از تعادل قوا نقش مهمی در پیروزی کودتا داشته است .

حمایت غرب از کودتا و چشم انداز آینده

یلتسین با کوبیدن مجلس و برقراری حکومت نظامی و مقررات منع عبور و مرور شبانه ، تهاجم خود را به کل نیروهای اپوزیسیون گسترش داد . آمریکا و سایر قدرتهای غربی از این کودتا بطور کامل حمایت کردند و با کف زدنهای شدید برای یلتسین ، از پیروزی وی بر مخالفانش که به ضرب توپ و تانک بدست آمده بود ، بعنوان پیروزی " دموکراسی " در روسیه یاد کردند . این تجربه بار دیگر ماهیت نهان و عمیق دموکراسی امپریالیستی را عریان ساخت و نشان داد که آنجا که پای منافع طبقاتی در میان است و دموکراسی در نقطه مقابل این منافع قرار میگیرد ، قدرتهای سرمایه داری لحظه ای در لگدمال کردن دموکراسی درنگ نمی کنند . گرچه روتسکوی و خازبلاتف نیز جز در راه برقراری سرمایه داری در روسیه کام برنمیداشتند اما غرب در چهره یلتسین سیمای کسی را می بیند که چه در روسیه و کشورهای اتحاد شوروی سابق ، و چه در عرصه بین المللی به بهترین نحو تامین کننده منافع سرمایه داری جهانیست . اما رسوایی دموکراسی قدرتهای غربی در تحولات روسیه به پشتیبانی از کودتای ۴ اکتبر یلتسین محدود نخواهد ماند . زیرا اولاً : حذف مجلس و دستگیری روتسکوی

و خازبلاتف فقط بخش فوقانی اپوزیسیون دولتی را از بین برد اما قاعده آن را که در جمهوریها و مناطق خود مختار روسیه متمرکز هستند از میان برنداشت . یلتسین در یک صحنه جنگ آنهم با رسوایی سیاسی پیروز شد اما هنوز برنده کل جنگ محسوب نمی شود . آنچه که در چشم انداز نه چندان دور دیده میشود ، درگیری بین حکومت مرکزی و جمهوریها و مناطق خود مختار فدراسیون روسیه است که بیش از پیش بر منافع خاص و افزایش قدرت و اختیارات خویش تاکید می ورزند . رابطه نزدیک این واحدها با فرماندهان محلی ارتش روسیه بگونه ایست که یلتسین مشکل بتواند کل ارتش را در مقابل آنان بسیج کرده و آماده عمل نماید . ثانیاً : سیاستهای یلتسین و گسترش شتابان بحران اقتصادی وضعیت روسیه را از لحاظ اجتماعی در حالت انفجاری قرار داده است که کودتای ۴ اکتبر آنرا تشدید کرده و وخیمتر خواهد کرد .

این درست است که کودتا یکی از موانع پیشبرد سیاستهای اقتصادی یلتسین را از سر راه او برداشت اما در همانحال یکی از دستاویزهای مهم او را نیز که با آن ناتوانی اش در کنترل بحران را توجیه میکرد از دستش خارج ساخت . به علاوه او همواره ب مردم میگفت که اگر سطح زندگی تان در مقایسه با رژیم گذشته بنحو بیسابقه ای سقوط کرده ، در عوض آنان آزادی و دموکراسی را بدست آورده اند . حالا با کودتای اخیر ، سرکوب و دستگیریهای وسیع ، این ترفند یلتسین نیز به یاد فنا رفته است . و گذشته از همه اینها ، یلتسین با فرا خواندن مجدد یگورگایدیر به پست نخست وزیر در صدد است که مرحله دوم سیاست " شوک تروپی " را به مرحله اجرا بگذارد که آزادی کامل قیمتها ، حذف کامل سوبسیدهای دولتی به واحدهای غیر سودآور و کاهش قابل توجه بودجه اجتماعی از مهمترین شاخص هایش بشمار میروند ، و افزایش بازهم شدیدتر نرخ تورم ، حذف بخش وسیعتری از دست آوردهای اجتماعی ، و بسته شدن بسیاری از واحدها و افزایش سریع نرخ بیکاری از نتایج تردیدناپذیر آن خواهند بود . باین ترتیب بنظر میرسد که خیزشهای توده ای و چگونگی تحول آنها یکی از فاکتورهای اصلی چشم انداز آتی روسیه باشد . اینکه اپوزیسیون چپ و دموکراتیک تا چه حد بتواند با این خیزشها در آمیخته و به آن جهت بدهد مساله ایست که پاسخ اش را باید در آینده جستجو کرد .

بقیه از صفحه ۲

گزارشی کوتاه از

فرق کرده است و نیازی به این افراد نیست - اخیراً فروش کلیه در تهران و شهرستانها رواج بیشتری یافته است . در این رابطه گاهی بچه ها را دزدیده و کلیه آنها را در آورده و به فروش می رسانند . در مواردی اینکار با قتل بچه ها همراه بوده است . در موردی بچه ای را بمدت یک هفته می دزدند و یک کلیه او را در آورده و بعد از یک هفته برمیگردانند . این مسئله بخصوص در تهران به عدم امنیت شدید برای بچه ها منجر شده و پدر و مادرها مجبور هستند که خودشان بچه ها را تا مدرسه و برعکس همراهی کنند .

۱ - روند خصوصی کردن مدارس شدت بیشتری میگیرد و گفته میشود که سال ۷۱ که ۲۰ درصد مدارس شهرها خصوصی بودند امسال این رقم به ۵۰ درصد رسیده است ، و کلا مدارس به ۲ تپ تبدیل شده است : ۱ - مدارس دولتی ، که همان مدارس مجانی سابق هستند که جا بسیار کم و کلاسها معمولاً ۵۰ یا ۶۰ نفره و مدرسه سه شیفته است .

۲ - مدارس نمونه مردمی ، که در این نوع مدارس از بچه ها شهریه میگیرند و کیفیت آموزشی بهتر از مدارس دولتی است .

۳ - مدارس غیر انتفاعی ، که همان مدارس خصوصی سابق است . شهریه دبیرستان البرز ۱۰۰ هزار تومان در سال می باشد . که در ضمن محصلانی که معدل بالاتر از ۱۸ را دارند اسم نویسی میکند .

- امسال سیستم آموزشی برای بعد از دوره راهنمایی یعنی دبیرستان عوض شده است . رشته هایی مثل هنرستان فنی ایجاد کرده اند که هدف آنها تربیت تکنسین برای کارهای مختلف مثل تراشکاری ، رنگرزی و غیره میباشد . ولی هیچکاری در رابطه با تاسیس کارگاهها برای تربیت این محصلان انجام نشده است .

- صاحب یک قنادی مشهور در تبریز در مرداد ماه ۷۲ ، زنش را به اتهام ارتکاب عمل زنا قطعه قطعه کرده است . این قضیه در بیشتر مطبوعات کشور بازتاب داشته و در شهر تبریز حتی بصورت اطلاعیه در سر چهارراهها پخش شده و چنان جوی ایجاد شده است که بسیاری از مردم بخصوص زن ها بخاطر اینکه مورد اتهام شوهرهایشان قرار نگیرند این جنایت را به نوعی تایید می کنند . قاتل بعد از یک شب بازداشت آزاد شده است .

" شمال - جنوب "

کشورهای جهان سوم و مسئله دموکراسی

مقاله زیر ، ترجمه بخش‌هایی از مقاله‌ای به قلم " ابراهام سرفتی " ، مبارز کمونیست و پرسابقه مراکشی ، است که در شماره چهارم فصل‌نامه فرانسوی " پلینیس " درج گردیده است . بحث این مقاله اگرچه تا حدودی بر مسایل مربوط به کشورهای جنوب مدیترانه ، جهان عرب ، متمرکز است . اما در عین حال مسایل عام‌تری نظیر دلایل رشد سریع بنیادگرایی ، راه توسعه کشورهای جهان سوم و نقش کشورهای " شمالی " و بویژه " اروپا " بدر این میان ، اهمیت تعیین کننده دموکراسی و چگونگی آن در تحولات کشورهای جهان سوم ، رابطه نیروهای ترقی‌خواه مذهبی و غیرمذهبی و نقش این رابطه در انقلاب آتی و ... از نظر نویسنده مطرح و تشریح گشته‌اند . با توجه به اهمیت این مباحث و نیز شباهت نسبی آنها با مسایل انقلاب ایران است که ترجمه زیر جهت اطلاع خوانندگان نشریه چاپ می‌شود

بنیادگرایی و دلایل رشد آن

دلایل رشد این چنینی بنیادگرایی چیست ؟ این سوال ، سوال مهمی است که امروزه در برابر منطقه مدیترانه جنوبی و نیز اروپا قرار گرفته است . اما برای پاسخ بدین سوال باید آنرا شکافت و به عمق آن راه یافت . چرا که بدون شك ، بنیادگرایی به نوعی عکس‌العملی خاص در مقابل رژیم‌های مختلف منطقه به شمار می‌رود . ولی در بررسی نزدیک‌تر به این رژیم‌ها ، مشخص می‌شود که تمامی آنها ، جز لیبی ، همگی در صدد پیشبرد راه‌های توسعه مورد نظر مدل کشورهای " شمالی " ، اروپای غربی ، آمریکا یا شوروی بوده‌اند . در عین حال که این رژیم‌ها همین راه‌ها را نیز با قرار دادن هدف‌های خود ، به سطح نازل‌تری از مدل‌های مورد نظر کشاندند . آنها در حقیقت از دینامیسم عمومی کشورهای سرمایه‌داری غربی برخوردار نبودند . علاوه بر این ، آنها یا اساساً آن ساختار سیاسی منطبق با این راه‌ها را بکار نگرفتند و یا آنرا در شکل کاریکاتوریزه‌شده‌ای به کار بستند .

حاصل کار ، در این چنین وضعیتی ، شکست همه جانبه بود . و مردم این تغییر را چون شکل جدیدی از سلطه‌جویی و تجاوز به حقوق خود تلقی نمودند . به این مسئله ، باید این واقعیت را نیز

افزافه کرد که ناسیونالیسم عرب در طی نیم قرن اخیر مجدداً رشد جدیدی داشته است . البته تشخیص واقعبینانه جایگاه و رابطه بنیادگرایی با این ناسیونالیسم ، غیرممکن است . زیرا ، ناسیونالیسم عرب ، خود جنبش وسیع و بازاری را شامل می‌شده است . جریان " ناصریسم " که در آغاز جریان اصلی بود کوششی واقعی برای مدرنیزه کردن مصر به شمار می‌رفت . جریان " بعث " ، که رژیم‌های عراق و سوریه حاصل آن می‌باشند بیان مادی اراده‌ای پرشور برای چنین جهت‌گیری بود . جریان موسوم به " جنبش ناسیونالیست‌های عرب " نیز کمابیش در همین جهات سیر می‌کرد . از طرف دیگر ، ناسیونالیسم عرب ، ناسیونالیسمی خالص بود که در آغاز با نفی دیگران و با ترکیب شوینیست‌ها معرفی می‌شد . این خود زمینه مناسبی برای نفوذ انتگریسم فراهم می‌کرد . در این باره حتی دیده شد که صدام حسین خیلی لاینک چگونه بر روی پرچم عراق شعار " الله اکبر " را می‌نویسد

اما در عین حال ، بنیادگرایی تنها حاصل و نتیجه منطقی ناسیونالیسم عرب نمی‌تواند باشد . اول اینکه جنبش بنیادگرایی با مسئله صهیونیسم و در پی حمایت گسترده رژیم‌های غربی از صهیونیسم ، تقویت گشت . همچنین عدم چاره‌جویی برای مسئله فلسطین و تداوم آن ، سبب رشد بنیادگرایی شد . علاوه بر این‌ها و بویژه ، بنیادگرایی به مقابله با شرایط شکست مدل توسعه نوع غربی شتافت ، نکته‌ای که هر آنجایی که بحث بر سر پیشبرد مدل غربی از نوع شوروی بود ، کماکان اعتبار خود را حفظ کرده است . که نمونه الجزایر ، نمونه تیپیک آن می‌باشد

نوعی جدید از توسعه

بنابراین واضح است که باید در جستجوی راه دیگری برای توسعه برآمد ، راهی که بر تلاش‌های خلاقانه خاص هر خلق در تمامی زمینه‌ها ، سیاسی ، فرهنگی و اقتصادی ، استوار باشد . این تلاش‌ها ، بدون تردید ، می‌باید با توجه به تمامی دستاوردهای جدید در زمینه مدرنیزاسیون ، جذب و کاربست آنها صورت گیرد . اما در جهان عرب ، محققینی که پیرامون این مباحث کار بکنند ، نادر هستند . علاوه بر این ، ما

فاقد تجربه صورت گرفته‌ای در این زمینه ، شاید جز تجربه سوسیالیسم " یمنی " ، هستیم .

بدین ترتیب ، بررسی آنچه که در نتیجه انقلاب دهقانی یمن در ابتدای سال های ۷۰ بدست آمده است ، جالب به نظر می‌رسد . ویژگی برجسته و بارز این انقلاب فرا خواندن مستقیم خود دهقانان به شورش و نافرمانی علیه فئودال‌ها ، و نفی حرکت از بالا بود . در عین حال که مشکلات طبیعی و تنوعات موجود ، نظیر کوچ‌نشینان مناطق صحرایی و به همین ترتیب شهرنشینان بخش غربی کشور ، که بیشترین تمرکز جمعیت را دارد ، در نظر گرفته شد . در ابتدا این خرده مالکی بود که از جانب جامعه دهقانی بمثابة شکل تصرف اراضی برگزیده شد . و تنها در ادامه کار بود که مسئله سازماندهی مزارع اشتراکی بزرگ مطرح گردید . نقش حکومت در این میان ، محدود به برقراری و پیشبرد سیستم آموزشی و پی‌ریزی امکانات بهداشتی و درمانی بود ...

می‌توان نشانه‌هایی از همین وضعیت را در مقاطعی از ساختمان سوسیالیسم در چین نیز مشاهده کرد . این نکته بویژه در جریان انقلاب فرهنگی چین ، که قطعاً دوره‌ای متناقض بوده و وسیعاً در ساختارهای بوروکراتیک سوق پیدا کرد ، مشاهده می‌شود . البته در این مورد ، غالب نکات و مسایل منفی‌اش برشمرده شده است . در حالیکه روشی که در انقلاب فرهنگی در زمینه فراخواندن توده‌های مردم از ورای حزب ، ورای دستگاه دولتی و ورای تمامی تفکرات و اندیشه‌های تکنوکراتیک مربوط به میراث استالینیسم بکار گرفته شده همگی در تداوم خود ثمراتی برای روستاهای چین در برداشت . یا بمراتب بعدتر از آن ، میتوان همین تیپ از کار را در تجارب مناطقی از جهان سوم که توسط یک رشته " سازمانهای مستقل غیرحکومتی " اداره می‌شوند و پیشرفت مستقل مجتمع‌های روستایی را تأمین کرده اند ، مشاهده نمود .

ولی این تنها در جهان سوم نیست که چنین عکس‌العمل‌هایی در مقابل وضعیت مشاهده می‌شود . در غرب نیز چنین چیزی محتمل است و به عنوان مثال

می‌توان به مه ۶۸ که حاوی ایده‌هایی از همین دست ، نظیر زیر سنوال بردن این مدل از صنعتی کردن و این صنعتی کردن از بالا بود ، اشاره داشت . یا بعدتر از آن ، می‌توان به رادیکال‌ترین بخش‌های جنبش سبزها ، یا جریانات چپ افراطی که به مسئله محیط زیست نیز می‌پردازند ، اشاره داشت که همین تیپ از مسایل را عنوان می‌سازند . البته پرواضح است که نقطه عزیمت این نیروها متفاوت است : این‌ها با مشاهده مجموع عوارض و زیانهای امروزی موجود در سطح کره زمین است که بدین نتیجه رسیده‌اند که نمی‌بایست مدل توسعه " شمال " را در مورد کشورهای " جنوبی " مدیترانه به کار بست

مسئله اساسی ، زیر سنوال برده شدن مدل نوکراتیک است . توسعه و پیشرفت به مفهوم به عرصه ظهور رسیدن و شکوفایی ظرفیت های خلاقانه مجموعه بشریت ، مردان ، زنان و خردسالان است . ظرفیت‌های خلاقانه " مقوله‌ای است که باید در پرتو تکنولوژی جدید ، مورد تعمق و واریسی قرار گیرد . در این مفهوم ، کمترین جا برای کار یدی باقی می‌ماند . و در عوض ، امکان شکوفا شدن ظرفیت‌های روشنفکری تمامی بشریت را فراهم می‌سازد . دیدگاه قدیمی مربوط به تقسیم کار ، و یا حتی آموزش پلی تکنیک بدان صورتی که در اتحاد شوروی برقرار بود . یا این شرایط سازگار نیستند . هیچ راه توسعه‌ای جز در کادر ایجاد کار خلاقانه - و مولد - برای همگان وجود ندارد . رشد و شکوفایی زندگی و نیز بارآوری کار - که تنها در صورت وجود اوقات فراغت فراهم می‌آیند - به نوبه خود خلاقیت‌ها را دامن می‌زنند . بنابراین همانطور که واضح است ، تمامی این‌ها به هم مربوط می‌باشند

از اروپا چه ساخته است ؟

اروپای " ماستریخت " ، قبل از همه اروپای شرکت‌های چندملیتی است . این شرکت‌ها ، جز بانک‌ها ، که در خدمت ایجاد پوشش برای گروه‌های آمریکایی قرار دارند ، اروپایی و بویژه آلمانی هستند .

مسئله اینجاست که چنین " اروپایی " قادر به برقراری رابطه ای درست و مثبت با جهان سوم و بویژه قادر به اندیشه در این باره که تکنولوژی پیشرفته حالتی جهانشمول افته و در خدمت کل بشریت قرار گیرد ، می‌باشد . منطق کسب سود در کوتاه مدت ، عملا هیچ نتیجه‌ای جز محدود کردن این پیشرفت تنها در سطح بخشی از

مردم کشورهای مرکزی سرمایه‌داری ، نمی‌تواند دربر داشته باشد . اروپا ، در گذشته و طی مدتی طولانی ، بخش بزرگی از جهان سوم را به حاشیه رانده بود : اینک این کل جهان سوم است که در حال به حاشیه رانده شدن است .

در دوره تسلط استعمار ، " اروپا " نیازهایی داشت که برای رفع آنها به جهان سوم تکیه می‌کرد . اما امروزه ح جز چند منطقه " آزاد تجاری " که می‌توان از نیروی کار ارزان موجود در آنها سود جست ، دیگر وضع به قرار سابق نیست . به استثنا ، نفت ، نیاز به مواد اولیه معدنی به میزان محسوسی کاهش یافته است . و مواد پلاستیکی جای آنها را گرفته است . و با کشت صنعتی و مصنوعی می‌توان آنچه را که قبلا در آفریقا کشت می‌شد ، کشت کرد . گاهی اوقات گفته می‌شود که هرگاه " ایدز " آفریقا را از نقشه محو کند ، این آقایان در دل خود آرامش خاطر خواهند یافت .

تا آنجا که به جهان سوم مربوط می‌شود ، این " اروپا " در واقعیت امر قادر به ارائه مدل در حد کافی جهانی که حاوی رابطه واحد و برابری با جنوب نیز باشد نیست ، اروپای ماستریخت ، به روشی خودمحرانه ، و با اتکا بر خود است که بنا می‌شود

تنها اروپای خلق‌هاست که می‌تواند نوع دیگری از رابطه با " جنوب " برقرار سازد . به این مفهوم که پارلمان اروپایی آن به طور واقعی دارای قدرت قانونگذاری باشد و در این پارلمان هم پیوندی میان سبزه‌های چپ و آن دسته از نیروهای پویاتر چپ کلاسیک وجود داشته باشد و در این صورت است که می‌تواند برای نگرشی دیگر از اروپا و نگرشی دیگر از جهان تلاش نماید . با عزیمت از این همپیوندی است که باید در جستجوی ترکیب‌های دیگری نیز برآمد : با کشورهای مغرب (یعنی الجزایر ، مراکش و تونس) ، همچنین با کشورهای آمریکای لاتین ، که در این باره از تجارب بسیار جالب و قابل ارانه‌ای برخوردارند .

اهرم دموکراسی

در تمامی این حالت‌ها ، یک مجموعه از مسایل است که می‌باید نقطه عزیمت قرار گیرد . و این جاست که دموکراسی می‌تواند بمثابه اهرمی برای به منصفه ظهور رساندن یک منطق اقتصادی دیگر عمل کند تنها دموکراسی است که می‌تواند همپیوندی میان مسایل مختلف ، یعنی

توجه به هویت فرهنگی ، جذب و بهره‌گیری از مدرنیسم و تکنولوژی جدید و لزوم گسترش دامنه خلاقیت‌ها را تامین کند این ، آن چیزی است که در برنامه سیاسی زندانیان سیاسی وابسته به گروه " مالی الامام " (به پیش) مطرح و وارد شده است . در جهان عرب ، نفی کامل آن تصور خاص از دموکراسی به آن صورتی که در غرب به منصفه ظهور رسیده است ، به طور روزمره جریان دارد . این یک اشتباه است . مطمئنا ، ما نیز بدین نکته واقفیم که این برداشت از دموکراسی ، ظهور اشکال مخدوش شده‌ای از دموکراسی ، یعنی همان چیزی که ما قبلا تحت عنوان دموکراسی بورژوازی می‌نامیدیم ، را بدنبال داشته است . قطعاً ما نمی‌توانیم این مدل دموکراسی پارلمانی به آن صورتی که در غرب عمل می‌کند را به کار بیندیم ، اما در عین حال نمی‌بایستی این درک از دموکراسی را به طور درست و کامل ، مردود بشماریم .

اما آخرین موردی که باید گوشزد کنیم ، انقلاب در جهان عرب بدون همپیوندی میان جریان ترقی‌خواه اسلامی و جریان ترقی‌خواه غیرمذهبی ، شدنی نخواهد بود . بنابراین باید برای پیدایش جریانی نظیر آنچه که نزد کاتولیک‌های آمریکای لاتین به " الهیات رهایی‌بخش " معروف است ، در میان جریانات مسلمان تلاش ورزید . این وظیفه ، وظیفه‌ای است قطعاً دشوار . می‌توان وضعیت‌ها را برحسب شرایط هر کشور تفکیک کرد : اگر در الجزایر جنبش اسلامی به تحجر و جمود افتاده است ، در تونس همین جنبش بصراتب بازتر است و بحث را می‌پذیرد و پیرامون دموکراسی مسایلی را مطرح می‌سازد . این به آن معنی است که نطفه‌های محدودی از اندیشه ترقی‌خواهانه در سطح اسلام‌مسم وجود دارد و در مجموع این بنیادگرایی است که در حال حاضر نقش مسلط را دارد .

در چنین اوضاعی ، نیروهای غیرمذهبی و لائیک ، مسئولیت خاص خود را دارند . تلاش‌ها و اقدامات سابق چپ ضد دستگاه روحانیت ، غالباً آغشته به درک‌های تکنوکراتیک از توسعه بوده‌اند و از درک اهمیت هویت فرهنگی در مسایل مربوط به توسعه ناتوان مانده اند . اگر چپ غیرمذهبی بتواند امروزه به این درک فائق آید ، می‌تواند روند تحول یک بخش از جنبش اسلامی را بسوی چیزی نظیر " الهیات رهایی‌بخش " تسهیل سازد . این خود مسیری است سخت ، اما مسیر دیگری جز آن وجود ندارد

برنامه بدون پشتوانه تنوریک

حیدر

بحث برنامه و این مساله که ما همین امروز قادر به ارائه برنامه‌ای متکی بر پایه‌های علمی و برخوردار از پشتوانه تنوریک هستیم یا نه، مدتی است که بین ما جریان دارد. دو مقاله "آیا نمی توانیم طرح برنامه سازمان را تهیه کنیم" و "انتقادات مستدل یا ایرادات بی پایه" مندرج در نشریه اتحاد کار شماره ۴۵ مقالاتی هستند که در راستای دفاع از ضرورت ارائه برنامه و طرح برنامه جدید نوشته شده‌اند. مقاله نخست عمدتاً به توضیح ضرورت ارائه برنامه پرداخته است و رفیق نویسنده مقاله نه تنها از مضمون طرح برنامه جدید دفاع نکرده، بلکه تلویحاً پذیرفته است که حول پاره‌ای از مسائل اساسی و گرهی ناروشنی‌ها و ابهاماتی وجود دارد که ما هنوز بدانها پاسخ نداده‌ایم. مقاله دوم بر عکس ظاهراً در راستای دفاع از مضمون طرح برنامه جدید نگاشته است. می گویم ظاهراً برای اینکه علیرغم لحن قاطع مقاله در دفاع از مضمون طرح برنامه جدید، ذره‌ای استدلال تنوریک و منطقی در راستای دفاع از مضمون طرح برنامه جدید در آن یافت نمی شود و نویسنده مقاله چون قافی‌ه را تنگ دیده است تلاش نموده با برخی خوشمزگی‌های قلمی و ادبی و طرح مسائل غیرواقعی سروته قضیه را هم بیاورد.

از آنجاکه زاویه برخورد دو مقاله در دفاع از طرح برنامه جدید متفاوت می باشد. من نیز سعی می‌کنم در نوشته‌های جداگانه به آنها بپردازم و در این نوشته به بررسی استدلالهای مقاله "انتقاد مستدل یا ایرادات بی پایه" بسنده می‌کنم.

پشتوانه تنوریک طرح برنامه جدید!

یکی از دلایل اصلی رفقای مخالف ارائه برنامه اینستکه بدون کار تنوریک جدی و عمیق و پاسخگویی به مسائل مطروحه، ارائه برنامه متکی بر پایه‌های علمی و منطبق با اوضاع مشخص کنونی ممکن نیست و در چنین وضعیتی برنامه ارائه شده فاقد پشتوانه محکم

تنوریک خواهد بود. رفیق رسول در حقیقت پاسخی به این انتقاد روشن و منطقی نمی‌یابد و بعوض پذیرش این انتقاد با آسمان و ریسمان بهم بافتن و طرح مسائل غیرواقعی خلط مبحث می‌کند. او در ابتدای مقاله اش عنوان میکند که:

"او و همچنین رفیق اکبر بارها در مقاله‌های خود تکرار کرده‌اند که کار تنوریک جدی در سطح جنبش چپ صورت نگرفته و از آن نتیجه گرفته‌اند که برنامه‌های ارائه شده، از جمله طرح برنامه جدید سازمان که برای کنگره آتی به بحث گذاشته شده، بی اعتبار و فاقد پایه‌های محکم علمی هستند. اما این دلیل در واقع یک حکم است که باید از طریق نقد برنامه‌های موجود اثبات گردد. لکن رفقاً بجای اینکار در نوشته‌های خود مدام آن را تکرار کرده‌اند و معلوم است که تکرار یک حکم کلی کمکی به اثبات آن نمی‌کند.

کسیکه ادعا می‌کند برنامه‌ها یا دستکم برنامه ارائه شده در سطح سازمان بی پایه بوده و حداقل کار تنوریک جدی برای آن صورت نگرفته، باید خود را کمی جمع و جور کرده به نقد این برنامه همت نماید (تاکید از ماست).

سوال ما روشن است. ما می‌پرسیم چه کار تنوریک جدی حول مضامین برنامه‌ای صورت گرفته؟ و پشتوانه تنوریک طرح برنامه جدید کدامست و در کجاست؟ و صادقانه، بدون شیله‌ویله و عوام‌فریبی اعتراف می‌کنیم که چنین کار مهمی هنوز صورت نگرفته و پشتوانه تنوریک محکمی وجود ندارد. این یک حکم کلی نیست و اساساً حکم نیست. بیان ساده و صادقانه و صریح واقعیت کنونی ما و یک حقیقت عینی است. درک این حقیقت نیز استعداد چندانی نمی‌طلبد. بررسی عملکردمان در این عرصه طی مدتی که از کنگره قبلی می‌گذرد، بمشابه فاکت‌های غیر قابل انکاری گواه برآنست. رسول با حکم کلی نامیدن این واقعیت روشن نشان میدهد که معنای حکم کلی را هم بکلی نفهمیده است. شاید هم این حقیقت عیان را حکم کلی نامیده تا مثل بسیاری از احکام تنوریکی که در طرح برنامه جدید تحت عنوان "احکام مجرد و کلی" حذف شده‌اند مشمول خط‌خوردگی کند و آنرا کنار بگذارد. او در این بخش مقاله عنوان می‌کند که اگر کار تنوریک جدی حول مسائل برنامه‌ای صورت نگرفته است آنرا می‌باید از طریق نقد طرح برنامه جدید نشان دهید. ولی این موضوع روشنی است که از طریق نقد برنامه نمی‌توان روشن نمود که کار جدی تنوریک در روند تدوین آن صورت گرفته است یا نه

و برنامه از پشتوانه تنوریک برخوردار می‌باشد یا نه. می‌تواند کار جدی تنوریک صورت گرفته باشد ولی به نتایج نادرستی نیز بیانجامد. بنابراین کار جدی تنوریک را از طریق ارائه فاکت‌هایی در این زمینه در روند تدارک و تدوین برنامه می‌توان مشخص نمود. و ما نیز با در نظر گرفتن روند پس از کنگره گذشته است که این حقیقت روشن را بیان می‌کنیم که کار تنوریک جدی حول مسائل برنامه‌ای صورت نگرفته است.

بنظر می‌رسد خود نویسنده مقاله نیز متوجه شده است که پای این استدلالش می‌لنگد و از همین به استدلال دیگری متوسل شده و می‌نویسد:

"قابل ذکر است که در چند سال اخیر، مسائل مربوط به فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی، نقد استالینسم، دیدگاه نسبت به سوسیالیسم، اوضاع ایران و شرایط نوین بین‌المللی عمده‌ترین بحث‌های سازمانی ما را تشکیل میداده که ۴۲ شماره اتحاد کار انعکاسی از آن بوده است..... طرح برنامه جدید چیزی نیست جز جمع‌بست این مباحث بصورت یک کل که محصول فعالیت جمعی و سازمانی بوده است. بدون اغراق می‌توان گفت که هیچ حکم و ماده‌ای در این باره وجود ندارد که قبلاً درباره آن بحث نشده و نوشته یا مقاله‌های توضیحی ارائه نشده باشد.

جالب اینجاست که در این حرکت و تلاش جمعی حیدرو اکبر خود مشارکت داشته‌اند و تا پیش از ارائه طرح برنامه جدید، هیچ ایراد و اعتراض جدی به سمتگیری و مواضع سازمان نداشتند. اما بمحض آنکه سخن از جمع‌بندی همان سمتگیریهای مواضع بصورت یک برنامه بمیان آمد، این رفقاً که گویی تازه از خواب گران زمستانی برخاسته‌اند، بیادشان افتاد که طرح برنامه جدید باصلاح فاقد پایه‌های محکم علمی است و برایش کار تنوریک - سیاسی جدی صورت نگرفته است. روزتان بخیر رفقای عزیز! شما البته حق دارید. ولو کمی دیز هریک از مواضع یا کل مواضع سازمان را زیر سوال ببرید. حقیقتاً تاسف‌آور است که رفیقی به خود اجازه دهد این چنین غیرمستولانه، مسائل را بطور غیرواقعی و تحریف شده بیان دارد. گرچه نویسنده مقاله بفلط دیگران را متهم به فرو رفتن در خواب زمستانی می‌کند ولی این خود وی است که به خواب خرگوشی فرو رفته و مانند کبکی که سرش را زیر برف برده باشد، گمان می‌کند دیگران کروکور هستند و نمی‌بینند و نمی‌شنوند. مقدمتاً لازم است به این نکته اشاره کنم که

اروپای شرقی، مضمون عصر تاریخی حاضر، چگونگی اجتماعی کردن وسائل عمده تولید در فردای انقلاب دمکراتیک، و... توضیح داده شده است. رسول چنین کاری را نمی‌تواند بکند چرا که چنین کاری صورت نگرفته است و طرح چنین ادعای غیرواقعی از جانب وی هم موجب تعجب و هم مایه تاسف است.

واقعیت اینستکه ادعای مقاله در این مورد که دیگران بیکبار و از خواب کران بیدار شده و بیادشان افتاد که کار تنوریک جدی در جهت تدوین برنامه صورت نگرفته است کاملاً بی‌پایه است و این خود نویسنده مقاله است که در طرح برنامه جدید بسیاری از فرمولبندیها و مضامین برنامه گذشته را حذف کرده و یا تغییر داده است بدون آنکه حداقل توضیح لازم در این باره از جانب وی یا کس دیگری داده شده باشد. در حقیقت نویسنده با منتسب نمودن مسائل غیرواقعی به سایر رفقا خواسته است بی‌پرنسیبی خودش را در برخوردش به مساله برنامه، پرده‌پوشی نماید و بقول معروف دست پیش را گرفته است که پس نیافتد.

روش و زبان برنامه جدید

روش و زبان " جدید برنامه‌نویسی موضوعی است که در مقدمه طرح برنامه جدید بر آن تاکید شده است. رسول نیز در مقاله‌اش چنان بر آن تاکید می‌کند که گویی به کشف نوینی نائل شده و اکسیر جدیدی را یافته است که اگر به مس بزیم طلا می‌شود. اگر چنانچه برنامه گذشته با روش و زبان جدید تحریر شود مشکلات و مسائل برنامه‌ای ما خودبخود حل شده و سنوالات مطروحه حول آن پاسخ مناسب را می‌یابد. این روش و زبان جدید برنامه‌نویسی از نظر رسول این امکان را نیز در عین حال فراهم می‌آورد که بخشی از احکام و فرمولبندیهای برنامه گذشته کنار گذاشته شود و مضامین و فرمولبندیهای جدید مطرح گردد بدون اینکه توضیحی درباره علل این حذفها و جایگزینیها داده شود. رسول در این باره می‌نویسد:

" حقیقت اینستکه روش و زبان برنامه جدید اساساً با آنچه در گذشته مرسوم بوده و حیدر از آن دفاع میکند متفاوت است در این برنامه کلی‌گوییهای گذشته و فرمولبندیهای مجرد تنوریک کنار گذاشته شده و تلاش بر این بوده که مهمترین خطوط سیمای جهان امروز و شرایط مشخص جامعه ما تصویر گردد و تحولی را که ما بعنوان یک جریان چپ طلب می‌کنیم بطور موجز و در عین حال روشن و بدون ابهام بیان گردد

درج شده درکهنانی ارائه شده است که در تقابل با مضامین و فرمولبندیهای مطروحه در طرح برنامه جدید قرار دارد. و طرح برنامه جدید بهیچوجه جمع‌بندی همان بحث‌های محدود نیز نیست.

برای روشن شدن موضوع فقط به یک مورد اشاره می‌کنم. پس از شکست قطعی خط‌مشی گورباچف و برکناری وی بحث محدودی پیرامون علل شکست خط‌مشی حزب کمونیست و گورباچف جریان یافت که جمع‌بندی آن بصورت یک مقاله در نشریه درج شد. رسول که طرفدار دو آتشه خط‌مشی گورباچف بود با این جمع‌بندی و مقاله مخالف بود. البته این مقاله یک مقاله تحلیلی عمیقی نبود و صرفاً به جنبه‌هایی از مسائل پرداخته و خط‌مشی گورباچف را بطور محدود مورد انتقاد قرار داده بود با این وجود درک ارائه شده در این مقاله کاملاً با درک ارائه شده در طرح برنامه جدید که چیزی جز تکرار سطحی حرفهای گذشته گورباچف نمی‌باشد مغایرت دارد.

از این نمونه‌ها باز هم میتوان ذکر کرد ولی مساله مورد اختلاف این نیست. مساله مورد اختلاف اساساً اینستکه پیش از تحریر طرح برنامه جدید و پیش از آنکه مشخص شود که چه مضامین و فرمولبندی‌هایی در آن مطرح خواهد شد، رفیق اکبر و من و رفقای دیگر با توجه به اینکه طی مدت پس از کنگره روی مسائل برنامه‌ای کار و بحث جدی صورت نگرفته است با اقدام به اینکار مخالف بودیم. این موضوع که کار و بحث جدی حول مسائل برنامه‌ای صورت نگرفته است آنقدر روشن و عیان بوده و هست که فکر می‌کنم اغلب رفقا به آن اعتراف داشتند و دارند با این وجود رسول در مقاله‌اش عنوان می‌کند که:

" بدون اغراق میتوان گفت که هیچ حکم و ماده‌ای در این برنامه وجود ندارد که قبلاً درباره آن بحث نشده و نوشته یا مقاله‌های توضیحی ارائه نشده است."

برای روشن شدن بیشتر موضوع میتوان از رسول خواست تا قلم رنجه فرموده و برای خوانندگان نشریه و رفقا نام مقالاتی را ذکر نماید که در آنها ضرورت، حذف دیکتاتوری پرولتاریا، حذف اترنالیسم پرولتری، حذف انقلاب سوسیالیستی، حذف تحلیل طبقاتی از ساخت جامعه ایران، حذف صف‌آرایی طبقاتی در انقلاب دموکراتیک، حذف نقش تاریخی طبقه کارگر در انقلاب سوسیالیستی،... تعریف از سوسیالیسم بوروکراتیک، تعریف جدید از سوسیالیسم و سرمایه‌داری، تعریف علمی از انسان معاصر، تبیین استراتژی نوین در انقلاب، علل شکست انقلاب اکتبر و دیگر انقلابات در شوروی و کشورهای

رسول با کشاندن مسائل به حوزه شخصی و مهتر از آن با طرح موضوعی غیرواقعی تلاش کرده آب را گل‌آلود کند. این قبیل مسائل ممکنست برای خواننده نشریه کسالت‌آور باشد ولی از آنجا که رسول چنین موضوعی را مطرح نموده است خود را ملزم به توضیحاتی در این رابطه می‌دانم.

این موضوع که رفیق اکبر و من تا پیش از ارائه طرح برنامه جدید هیچ ایراد و اعتراض جدی به سمتگیری و مواضع سازمان نداشته‌ایم یک دروغ آشکار است. اگر منظور نویسنده از سمتگیری و مواضع سازمان مصوبات آخرین کنگره باشد که در معنای متداولش چنین است، نه رفیق اکبر و نه من با تمامی قطعنامه‌های مصوب کنگره موافق نبوده‌ایم و در موارد معینی نالف نیز بوده‌ایم. تا آنجا که به مساله برنامه برمی‌گردیم همه رفقا از جمله ما دو نفر نیز به این موضوع که برنامه ما پاسخگو نیست و در سایه تحولات سالهای اخیر مسائلی مطرح شده است که پاسخ داده نشده است باور داشتیم و بر ضرورت کار تنوریک در جهت پاسخگویی به مسائل مطروحه و مسائل برنامه‌ای و اصلاح و تغییر برنامه تاکید می‌نمودیم و به قطعنامه مصوب کنگره در این باره نیز رای مثبت دادیم. بنابراین اگر منظور از مواضع و سمتگیری سازمان مصوبات کنگره گذشته باشد تکلیف و موضع ما در برابر آن روشن است و بر رفیقی پوشیده نیست. بنظر میرسد منظور رسول از مواضع و سمتگیری سازمان این معنای متداول نبوده و موضعگیریها و سمتگیری سازمان از کنگره اخیر بدینسو بطور کلی وضع‌گیریهای نشریه اتحاد کار بطور اخص باشد. اگر منظور وی این باشد باید بگویم که مقالات نشریه اتحاد کار طی اینمدت عمدتاً مقالات افشاگرانه در مورد رژیم و یا تحلیلهای سیاسی آنها عموماً بلحاظ کیفیت در سطح پائینی بوده است که در بهترین حالت منعکس‌کننده نظرات اکثریت هیئت تحریریه نشریه می‌باشد و این قبیل مقالات بطور عمومی دربرگیرنده بحثهای مربوط به مسائل برنامه‌ای نبوده است. با این وجود نه رفیق اکبر و نه من نه تنها با همه موضعگیریها و تحلیلهای مطرح شده در این مقالات موافق نبودیم بلکه در مواردی نه چندان کم نظر مخالف هم داشته‌ایم و آترا مطرح نیز کرده‌ایم. مقالات تنوریک و مربوط به مسائل برنامه‌ای در نشریه بسیار محدود بوده است که غالباً نیز امضای فردی در نشریه درج شده است که بیانگر نظر اکثریت هیئت تحریریه نیز نیست و عموماً نظر فردی است. اتفاقاً در معدود مقالاتی از این قبیل که در نشریه

اینکه طرح برنامه جدید تا چه میزان از کلی گویی و ابهام مبرا می باشد موضوع بحث دیگری است ولی همینقدر اشاره کنم که کلی گویی و ابهام در طرح برنامه جدید به وفور یافت می شود . ولی حقیقت اینستکه روش و زبان جدید برنامه توجیهی است برای حذف و تغییر فرمولبندیها و مضامین برنامه گذشته بدون توضیح و استدلال تنوریک . یک چنین دلیل یا بهتر بگوئیم توجیهی ممکنست یک فرد عامی را خواب کند ولی برای کسیکه اندکی با مساله برنامه جدی برخورد نماید بهیچوجه جواب قانع کننده ای نیست . یک چنین فردی مصرانه خواهان اینستکه بداند که فرمولبندیها و مضامین مطروحه در برنامه گذشته بچه دلیلی نادرست و غلط و اضافی بوده است و فرمولبندیهای و مضامین جدید طرح شده بنابه کدام دلائل درست و علمی بوده و مطرح شدن شان ضروری می باشد . اما رسول بجای هرگونه استدلال و توضیحی در این باره ما را به زبان و روش جدید برنامه حواله داده از پاسخگویی به مساله ای تا بدین حد جدی ، غیرمسئولانه شانه خالی می کند . توضیح وی درباره این روش و زبان جدید نیز حتی از چند عبارت کلی تجاوز نمی کند . در نوشته " ملاحظاتی پیرامون طرح برنامه جدید " توضیحاتی پیرامون این روش و زبان جدید داده شده است ولی بنظر می رسد مکث مجددی در این باره ضروری باشد .

مقدمتا به این نکته اشاره کنم که تقلیل اشکالات ، ضعفها و انحرافات برنامه گذشته به زبان و روش نگارش برنامه و بوجود آوردن این توهم که گویا با تغییر انشاء برنامه و چاشنی کردن برخی فاکتها (نظیر میزان افزایش وامهای رژیم جمهوری اسلامی در سه سال اخیر و) این اشکالات ، ضعفها و انحرافات برطرف خواهد شد ، سطحی ترین و غیرجدی ترین برخورد انتقادی به برنامه گذشته است . طرز نگارش و زبان برنامه می تواند در فهم و ترویج و تبلیغ برنامه تاثیر داشته باشد ولی بهیچوجه ماهیت و مضمون اصلی برنامه را نمی تواند دگرگون کند . اگر به سابقه تاریخی این بحث در جنبش کارگری و کمونیستی رجوع کنیم براحتمی متوجه می شویم که چنین بحثی اگرچه وجود داشته است ولی همواره بحثی فرعی بوده و بطور تذکاری در کنار بحث اصلی حول مضمون اصلی برنامه مطرح شده است و بحث اصلی همواره حول مضمون اصلی و ماهیت برنامه متمرکز بوده است . اهمیت آنهم از نظر سهولت درک و فهم برنامه و تبلیغ و ترویج

آن مطرح بوده است که در اینجا برای درک بهتر موضوع به دو نمونه اشاره می کنیم انگلس در نقد مشهور خود : " نقد طرح برنامه سوسیال دمکرات ۱۸۹۱ " در انتقاد از طرح برنامه مصوب کنگره حزب سوسیال دمکرات آلمان در اکتبر ۱۸۹۱ در ارفورت ، طرز نگارش برنامه را مورد انتقاد قرار داده می نویسد .

" بطور کلی ملاحظات مقدماتی (طرح برنامه - ن) از این رنج می برد که تلاش شده دو چیز ناسازگار یکی شود . خواسته شده برنامه و در عین حال توضیحات آن ارائه شود . از بیم اینکه انتخاب فرمولهای موجز و کوبنده بحد کافی واضح نباشد ، توضیحات اضافه شده که چیزها را کش می دهد

..... بنظر من برنامه می باید حتی الامکان موجز و دقیق باشد ... در این حالت ، بحثهای عمومی در گردهمانی ها ، توضیحات کتبی در مطبوعات کار لازم را خواهد کرد ، بدین ترتیب جملات موجز و کوبنده یکبار که درک شدند در حافظه حاکم گشته و تبدیل به دستورالعمل می شوند ، چیزی که هرگز برای توضیحات طولانی تر اتفاق نی افتد . "

منتخبات آثار مارکس و انگلس بزبان فرانسه - جلد ۲ صفحه ۲۴۶) .

لنین در نقد دومین طرح برنامه ارائه شده توسط پلخائف نیز چنین انتقادی را مطرح کرده و می نویسد : " طرح (برنامه - ن) بدانما از برنامه یعنی اخص کلمه به توضیح گذر می کند . برنامه می باید فرمولبندیهای دقیقی را ارائه دهد که یک کلمه اضافی نیز نداشته باشد و تشریح را به توضیحات ، بروشورها و ترویج و غیره بایستی واگذار نماید . از همین رو انگلس کاملا محق بود که برنامه ارفورت را بدلیل طولانی بودن ، خصلت در برگیرنده اجزاء گوناگون و تکرارهایش به تبدیل شدن به شرح و بسط متهم کند . "

(کلیات لنین بزبان فارسی - جلد ۶ صفحه ۵۵) .

بنظر من نیز انگلس و لنین هر دو در این انتقادشان محق می باشند و برنامه حتی الامکان می باید موجز و دقیق باشد . پیامد بیابوریم که برنامه سوسیال دمکراسی روسیه و حزب بلشویک که انقلاب اکتبر را رهبری کرد از چند صفحه تجاوز نمی کند . در دوره کمینترن هم این طرز نگارش برنامه رعایت می شد ولی بتدریج برنامه های احزاب کمونیست طولانی تر شده و شرح و بسط بیشتری را در برگرفت بگونه ای که آخرین طرح برنامه حزب کمونیست شوروی یک کتاب پربرگ می باشد . برنامه های گذشته ما نیز کمابیش طولانی بود . البته هنگام

تدوین آن برنامه ها ما از سابقه این بحث مطلع بودیم ولی پیش خود استدلال می کردیم که چون ما گروهی روشنفکری و در مرحله تکوین صف بندیهای ایدئولوژیک قرار داریم اشکالی نخواهد داشت که برنامه تا حدودی خصلت تفصیلی داشته باشد . همان موقع هم نویسنده این سطور بر این باور بود که هنگامیکه در مرحله تشکیل حزب و یا کار گسترده تر قرار گیریم برنامه بلحاظ طرز نگارش می باید تغییر یافته و حتی الامکان موجز و خلاصه شود . اما بنظر می رسد رسول کلا از سابقه این بحث بی خبر است . درست این بود که زمانیکه وی مسئولیت تحریر طرح برنامه جدید را بعهده می گرفت بخود این زحمت را می داد که اندک تامل و مطالعه ای در این زمینه کرده از سابقه بحث مطلع میشد و روش صحیحی برای طرز انشاء برنامه اتخاذ می کرد . چنین صورتی چه بسا وی حداقل در طرز انشاء برنامه به همان اشتباهات کهنه و قدیمی و شناخته شده که بمواردی از آن در این نوشته اشاره شد دچار نمی شد و روش کهنه و قدیمی و نادرست برنامه نویسی را بمشابه کشف نوینی بما عرضه نمی داشت .

بنظر می رسد وی در این عرصه بیشتر تحت تاثیر موج نوین سوسیال - رفرمیسم قرار گرفته است که با چنین استدلالهایی تلاش می کنند حذف بخش تنوریک و بخشی از مبانی برنامه ایرا توجیه کنند . البته همانطور که در نوشته دیگر نیز اشاره شد رسول در این روش خود پیگیر نیست و طرح برنامه جدید ملغمه و آش درهم جوشی است از روشها و چیزهای مختلف ..

سئوالات نامفهوم

در نوشته " ملاحظاتی پیرامون طرح برنامه جدید " برای نشان دادن تناقضات و ابهامات طرح برنامه جدید ، سئوالات متعددی طرح شده بود . اینها سئوالات روشن و مشخص و مسائل کاملا آشنا برای همه ما حول مسائل برنامه ای است ولی رسول که از پاسخگویی به آنها سخت ناتوان است و جوابی برای دادن ندارد برای شانه خالی کردن از پاسخگویی خود را به تهمی زده و می نویسد :

" او در مقاله خود اشارات دیگری نیز به این یا آن جنبه از طرح برنامه جدید دارد که مفهوم نیستند و مشکل بتوان از مضمون انتقاد وی سر در آورد "

اما اگر فهم سئوالات مشخص و روشن برای وی تا این درجه سخت است و مشکل آن می تواند سر در بیآورد می باید به وی توصیه کنیم که کمی سرش را از لاکه که

در آن فرو برده است بیرون آورد و دوروبرش را نظاره کند آنگاه براحتی متوجه خواهد شد که این پرسش‌ها از جمله سئوالاتی می‌باشند که اغلب رفقا و فعالین جنبش با آنها رودرروی هستند و پاسخگونی به آنها از جمله وظائف اساسی هر تلاشی برای تدوین برنامه می‌باشد .

رسول که با زدن خود به نفهمی اینگونه از پاسخگونی به پرسش‌ها خودداری میکند با این وجود تلاش کرده است در مقام پاسخگونی به چند سئوال برآید که متاسفانه در این عرصه نیز براه خطا رفته است .

انسان معاصر

در طرح برنامه جدید آمده است " انسان معاصر به يك جامعه نوین و عادلانه نیازمند است . " در نوشته " ملاحظاتی پیرامون طرح برنامه جدید " این سئوال مطرح شده که انسان معاصر کیست ؟ و توضیح داده شده که جامعه انسانی امروز به طبقات و اقشار مختلف اجتماعی تقسیم شده است و تمامی اقشار و طبقات نیازمند جامعه نوین و عادلانه نیستند و بخشی از طبقات و اقشار جامعه منافع‌شان در حفظ مناسبات کنونی تامین میشود و حافظ مناسبات موجود هستند بنابراین باید مشخص نمود چه اقشار و طبقاتی منافع‌شان در دگرگونی مناسبات کنونی نهفته است و نیازمند جامعه‌ای نوین و عادلانه و سوسیالیستی می‌باشند . این يك برخورد طبقاتی به مساله است ، حال آنکه طرح برنامه جدید با طرح انسان معاصر بطور کلی برخورد غیرطبقاتی انسان و مساله سوسیالیسم کرده است .

سئوال و هم انتقاد روشن و صریح است . پاسخ رسول به این سئوال مشخص چیست ؟ او در پاسخ به این سئوال می‌نویسد :

" حیدر اگر کمی فکر می‌کرد چنین حرفهائی نمیزد . چون هرکس که نقل قول فوق را بخواند ، براحتی می‌فهمد که اینجا اشاره به انسان به مفهوم فیزیولوژیک کلمه مطرح نیست . میدانیم که استثمار انسان سنگبنای جامعه سرمایه‌داریست . از این سخن هیچکس چنین برداشت نمی‌کند که همه انسانها در جامعه سرمایه‌داری استثمار می‌شوند . استثمار در جامعه سرمایه‌داری توسط انسان صورت می‌گیرد و نه حیوان . و روشن است که استثمار شوندگان همان استثمار کنندگان نیستند . اگر حیدر موضوع به این سادگی را درک نمی‌کند و سعی در مورد تفاوت بین بورژوازی پرولتاریا سخن‌پردازی میکند این دیگر مساله خود اوست ولی نمیتوان به این دلیل

ادعا کرد که کار تنوریک جدی و عمیق صورت نگرفته و برنامه جدید فاقد پایه‌های محکم تنوریک است . "

مقدمتا به این نکته اشاره کنم هدف از اشاره به این مساله نشان دادن ابهامات و فرمولبندیهای بلحاظ مضمون نادرست در طرح برنامه جدید و نه اثبات این موضوع که کار تنوریک جدی صورت گرفته است یا نه .

فقدان کار تنوریک جدی در این عرصه را با تکیه به فاکتهای مشخص تلاش کرده‌ام نشان دهم و رسول در اینجا آشکارا خلط مبحث می‌کند . ولی از این نکته که بگذریم در آن نوشته هرگز مطرح نشده است که گویا از این عبارت چنین برمی‌آید که در جامعه سرمایه‌داری حیوانها انسانها را استثمار می‌کنند که رسول میخواهد بما تذکر این امر بدیهی را بدهد که حیوانها انسانها را استثمار نمی‌کنند بلکه انسانها انسانها را استثمار می‌کنند . وقتی در این عبارت گفته میشود انسان معاصر همه می‌فهمند که منظور حیوان نیست ما هم حیوان را با انسان اشتباه نگرفته بودیم انتقاد من این بود که زمانیکه گفته میشود " انسان معاصر " وابستگی و تعلق طبقاتی این انسان مشخص نیست و معلوم نیست این انسان کارگر است ، دهقان می‌باشد ، خرده‌بورژوازیست ، بورژوازیست یا غیره . تمامی انسانهای کره خاکی علیرغم جای گرفتن‌شان در گروه‌بندیهای مختلف اجتماعی ، همگی به این دلیل که در حال حیات‌اند انسان معاصر بشمار می‌روند و وقتی می‌گوییم " انسان معاصر " مفهوم آن چیزی بجز تمامی انسانها نیست مگر آنکه يك منظورنامه ایرا نیز ضمیمه برنامه کنیم که توضیح دهد منظور از " انسان معاصر " چه کسی است . بنابراین هنگامیکه چنین منظورنامه‌ای ضمیمه طرح برنامه جدید نیست هرکس که آنرا مطالعه کند همین برداشت را نیز حق دارد بکند . در نتیجه حکم " انسان معاصر به يك جامعه نوین و عادلانه نیازمند است " به این دلیل که بخشی از انسانهای جوامع معاصر مدافع و حافظ مناسبات موجود می‌باشند ، و به جامعه نوین و عادلانه نیازمند نیستند ، حکمی کاملا غلط و عبارت‌پردازی پوچ و میان‌تهی است و درکی غیرطبقاتی از سوسیالیسم و مبارزه برای سوسیالیسم را ارائه میدهد . انتقاد مطرح شده بحد کافی روشن بوده است تا هرکسی براحتی آنرا بفهمد ولی با این وجود رسول که قادر به پاسخگونی نیست می‌نویسد : " هر کس که نقل قول فوق را بخواند ، براحتی می‌فهمد که انسان به مفهوم بیولوژیک کلمه مطرح نیست . میدانیم که

استثمار انسان سنگبنای جامعه سرمایه‌داری است . از این سخن هیچکس برداشت نمی‌کند که همه انسانها در جامعه سرمایه‌داری استثمار میشوند استثمار در جامعه سرمایه‌داری توسط انسان صورت می‌گیرد و نه حیوان . و روشن است که استثمارشوندگان همان استثمارکنندگان نیستند . "

اولا ، باید بگویم که اظهار اینکه " استثمار انسان سنگ بنای جامعه سرمایه‌داریست " ، تعریف دقیقی نیست چرا که تمامی جوامع طبقاتی تاکنون بر بنیاد استثمار انسان از انسان استقرار بوده اند ، تمایز سرمایه‌داری اینستکه بر استثمار نیروی کار پرولتاریا استوار می‌باشد .

ثانیا ، از این سخن کسی برداشت نمی‌کند که همه انسانها در جامعه سرمایه‌داری استثمار می‌شوند ولی از این سخن کسی نیز برداشت نمی‌کند که کسی در جامعه سرمایه‌داری استثمار می‌شود چرا که در این عبارت سخنی از استثمار در میان نیست و به نیازمندیهای " انسان معاصر " اشاره شده است .

رسول بجای آسمان و ریسمان بهم بافتن و ما را به دانسته‌هایمان حواله دادن می‌توانست منظورنامه‌ایکه می‌بایست ضمیمه طرح برنامه جدید شود و حداقل در نوشته‌اش توضیح دهد در آن صورت حداقل خواننده می‌توانست با توضیحات وی موافق یا مخالف باشد و آبیانا پیشنهاد تدقیق این حکم را بدهد ولی وقتی انسان با چنین جواب‌های بی‌سروتهی مواجه میشود باید اعتراف کند که " نرود میخ آهنین در سنگ (ادامه دارد)

با همکاران و خوانندگان " اتحاد کار "

ر. سیامک کرامی .
با تشکر از مقاله ارسالی شما راجع به وحدت سه جریان نظر به اینکه مضمون و نحوه نگارش این مقاله در روال کار نشریه نبوده است و نیز انتشار بولتن مباحثات مربوط به وحدت سه جریان به پایان رسیده است ، از درج این مقاله معذوریم .
با امید به همکاری‌های بیشتر شما

گمکهای مالی رسیده

اسکندر - اشرف	۱۰۰
م - تابان	۲۰
مسعود	۵۰
فاطمه	۲۵
مهرنوش	۱۴۵

ایدئولوژی مدل‌وژی

عیسی صفا

ایدئولوژی

در مقدمه طرح برنامه جدید سازمان به مواضع ایدئولوژیک چنین اشاره شده است که تلاش شده است که از تعاریف مجرد و فرمولبندیهای خشک تنوریک، اجتناب گردیده و دیدگاهها و مواضع ایدئولوژیک، در ربط مستقیم با واقعیات مشخص به زبان هرچه روشنتر و قابل فهم‌تر تبیین گردند. کدام مواضع ایدئولوژیک؟ رفقای نویسندگان طرح برنامه مایلند فراموش کنند که مواضع ایدئولوژیک تعریف شده و مشخص در سازمان ما وجود ندارد. در کنگره قبلی سازمان درباره مواضع ایدئولوژیک سازمان تصمیم مشخصی گرفته نشده و مواردی از قبیل بحث دیکتاتوری پرولتاریا به آینده موکول شد. در فاصله دو کنگره و تاکنون هیچ روزنه‌ای بسوی مباحث ایدئولوژیک گشوده نشده است. گرایش کمیته مرکزی و هیئت اجرایی در تدارک ناقص کنگره آتی، پرهیز و دور نگه داشتن اعضا و کادرها از مباحث ایدئولوژیک است. تنها نگرانی هیئت اجرایی برای کنگره آتی به تصویب رساندن طرح برنامه است.

اما از بحث ایدئولوژیک گریزی نیست. شیوه محافظه کارانه کمیته مرکزی و هیئت اجرایی، فرسوده کردن کادرها و اعضا زیر این تابوتی است که ما بردوش خود حمل می‌کنیم. نمی‌توان بی‌انتها و بی‌هدف با این تابوت حرکت کرد. یا باید آنرا دفن کرد و یا باید منتظر مسیحا نفسی بود که به کالبد این مرده جان تازه بخشد!

در مبارزه نظامی برای تسخیر قلعه‌های مخوف نظامی راه‌حلی بحز بیشتر نزدیک شدن به دیواره‌های قلعه وجود ندارد. تهدید از نزدیک و مستقیم و یا ره جستن به نیرنگ به درون قلعه امکان متلاشی کردن نظام درونی قلعه را بدست می‌دهد. کمیته مرکزی قصد دارد با نشان دادن برج‌و باروهای این قلعه مخوف از راه دور و در تاریکی در دل ما رعب و هراس افکند و مانع نزدیک شدن ما برای تسخیر قلعه شود. اما باید پیش روی کرد. از چنین جنگی ما فقط آزموده‌تر بیرون خواهیم آمد.

تاریخ بشر تاکنون شاهد گرایشات متنوع ایدئولوژیک بوده است. در عرصه گرایشات ایدئولوژیک مهم، هستی دایمی دستگاه‌های ایدئولوژیک، رابطه آنها با قدرت است. تمامی قدرتهای مستقر و با بدیل آنها برای به چنگ آوردن قدرت به تولید دیدگاههای ایدئولوژیک نیازمند بوده‌اند. مجموعه‌ای از اندیشه‌ها درباره اقتصاد، سیاست، اخلاقیات و... در کنار هم قرار می‌گرفتند تا به قدرت و تداوم آن شکل دهند. برای دوری از بحث مجرد از نقد مواضع ایدئولوژیک گذشته، که اکنون دیگر بطور رنج‌آوری قادر به حل معضلات کنونی مبارزه سیاسی نیستند، باید بحث درباره همین نقطه مرکزی یعنی قدرت متمرکز شود زمانی پرودون درباره قدرت می‌گفت که "قدرت فساد می‌آورد". در مقابل مارکس و انگلس نظریه قدرتی را گسترش می‌دادند که به نظر آنها می‌توانست تابع چنین قانونی نباشد.

اکنون بعد از گذشت زمان و با توجه به تجربه قدرت در کشورهای سوسیالیستی چه کسی بیشتر درباره مفهوم قدرت حق داشت؟ مارکس یا پرودن؟ هر دو! مارکس حق داشت چونکه قدرت هنوز هم اجتناب‌ناپذیر است. آثارشیتها اندیشه روشنی درباره سازمان اجتماعی و سیاسی قدرت نداشتند، به این لحاظ بدیل قدرت ارتجاعی را عرضه نمی‌کردند. پرودن حق داشت چون تجربه علمی سوسیالیسم فساد قدرت دولت‌های سوسیالیستی را نشان داد. از نظر مارکس قدرت پرولتری، فقط برای دوره انتقال به جامعه بی طبقه بود. اما چرا قدرت دولتی در کشورهای سوسیالیستی سمت گیری "خاموش شدن" را نیافت؟ به علت وجود قدرت‌های امپریالیستی؟ یا فساد در قدرت به معنای طولانی کردن قدرت هم هست؟

تجربه علمی سوسیالیسم شاهد دو گرایش درباره قدرت بوده است: گرایش توتالیتریستی که تحت عنوان "دیکتاتوری پرولتاریا" تنوریزه شده است و سوءاستفاده وسیع از قدرت بوسیله دولت‌ها و احزاب و افرادی که ظاهراً رسالت اجرای گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم و کمونیسم را به عهده گرفته بودند.

اگر به روند تکوین آنچه که بعدها "ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی" نام گرفت توجه کنیم، روند شکل‌گیری قدرت، که در آغاز امر موجهی است، انحصارطلبی در قدرت و سوءاستفاده از آن همراه با عریض و طویل شدن دستگاه ایدئولوژیک مارکسیستی - لنینیستی را

مشاهده می‌کنیم. در طی چنین روندی است که آنچه که مارکس بعنوان "ایدئولوژی کمونیستی" در مقابل سایر ایدئولوژیهای زمان خود و حتی به قصد تمسخر ایدئولوژی بطور کلی مطرح کرده بود، بتدریج از بستر خود خارج می‌شود و به یک آیین کامل فرا می‌رود. مارکس در مدل‌وژی فکری خود اساساً اندیشمندی است که مخالف ساخت و پرداخت نظام همه‌جانبه فکری است و در مقابل با دکترین‌های کوچک و بزرگ زمان خود، کوشش می‌کند با تکیه بر "شیوه انتقاد" تلاش برای نظام سازی را مورد حمله قرار دهد. اندیشه مارکس مراجعه به "واقعیت" است نه نظام سازی. همین طرز برخورد با ایدئولوژی، منتهی با رنگ متفاوت، در شیوه نگرش لنین ادامه می‌یابد. لنین به لحاظ احترام عظیمی که برای مارکس است (در شرایط تاریخی آغاز قرن بیستم این احترام طبیعتی‌تر از هر برخورد دیگر است) در باره "مارکسیسم" حرف می‌زند. اما این "ایسم" هنوز یک گرایش فکری است نه یک ایدئولوژی، از طرف دیگر لنین تعریف "لنینیست"‌ها را در مورد خود به استهزاء گرفته و این تعریف را حمله به خود تلقی می‌کند. منطقیانه مارکس می‌توانست خود را مارکسیست بنامد و نه لنین لنینیست. مارکسیسم - لنینیسم بمشابه یک ایدئولوژی ربطی به مارکس و لنین ندارد و ساخته و پرداخته کاتولیک‌تر از پاپ‌هاست! و نقطه چرخش از نظریه سیاسی - تنوریک بسوی یک ایدئولوژی تام و تمام به دوره استالین برمی‌گردد. در همین دوره است که مارکسیسم - لنینیسم بصورت یک دستگاه ایدئولوژیک ظهور می‌یابد و بیش از پیش بر اساس دفاع از قدرت مستقر، شاخ و برگ خود را می‌گسترده. هنر و ادبیات تحت شعارهای "برای مردم" و "با تعریف" سوسیال رئالیسم "به ماشین سانسور فکر بطور کلی تبدیل می‌شود. اما این تنها سیمای بیرونی مبارزه ایدئولوژیک است و گرنه در واقعیت، سرکوب پلیسی و گولاگ ابزارهای اصلی مبارزه ایدئولوژیک را تشکیل می‌دهند. و بدین ترتیب سوء استفاده از قدرت همه ابزارهای سرکوب خود را تکمیل می‌کند.

اکنون می‌توان درباره نقد ایدئولوژی این سوال را مطرح کرد که: آیا در نقد مواضع ایدئولوژیک گذشته، ما نیاز به تحقیق و در واقع برگشت به همه روندهای را داریم که طی آن یک ایدئولوژی تکوین یافته است؟ آری و نه! آری بلحاظ اینکه

دفاع از ارتجاع در قالب " روشنفکری "

آزاد

مدارك دسترسي دارند ، مي توانند سفر كنند ، آنچه كه مورد نظر است سنتزي است كه آنها ارائه ميدهند . اين سنتز يا آشكارا در تائيد اقدامات حكومت است يا چنان كلي و مبهم است كه چيزي را روشن نمي كند و يا چنان زهر حقيقت گرفته شده است كه سنتزي فاقد اعتبار است . در واقع وظيفه " روشنفكر حرفه اي " دروغ گفتن است و قلب واقعيات .

مسعود بهنود در مقاله اي در مجله آدينه مي گويد " در ميان جمعي كه مي پرسيدند و من جواب ميدادم درباره وضعيت امروز جهان و کشور ما ، تاريخ معاصر و آينده ما و در اين ميان او پرسيد " آيا هيچ گاه در ايران چنين آزادي بياني وجود داشته است " و من جواب دادم كه " جز در سالهاي پس از سقوط رضا شاه تا کودتای ۲۸ مرداد هيچ گاه مطبوعات و اهل قلم تا اين اندازه آزاد نبوده اند " .

از اين گفته بوضوح مي توان نتيجه گرفت كه آزادي بيان و قلم در جمهوري اسلامي از زمان شاه بمراتب بيشتري است . پس يك نكته مثبت براي رژيم اسلامي ، حتي مي توان از اين هم جلوتر رفت و گفت كه در تاريخ معاصر ايران ، آزادي بيان و قلم در دو دوره سالهاي ۲۰ تا شهريور ۲۲ و دوره جمهوري اسلامي فراهم بوده و مي باشد . چنين نتيجه گيري براي رژيمي كه صدها نويسنده ، شاعر ، محقق ، هنرمند را به دم تيغ سپرده ، رژيمي كه قادر به تحمل هيچ نظر مخالفی جز نظر خود نيست ، رژيمي كه مخالفتهاي دروني خود را با زندان و اعدام پاسخ مي گويد ، رژيمي كه براي سر نويسنده اي در آنسوی کره زمين جايزه تعيين و فتوي مرگش را صادر کرده است ، اگر دروغگوني محض نباشد ، قلب واقعيست است . چنين روشنفكراني مي توانند در هر شرائطي كار كنند .

احسان نراقی در همان مصاحبه مي گويد : " اين رژيم يك حسني دارد كه قابل انكار نيست . آن اينكه اين رژيم ، رژيمي است متكي به خود . البته در داخل آن تعصب و عقده هست . . . براي اولين بار با حكومتي

فضاي سياسي جامعه از حد معيني از دموكراسي برخوردار باشد ، فعال مي شوند و كار مي كنند ولي در شرائط خفقان و سرکوب خاموش مي مانند .

اما گروه سوم در واقع گروه " روشنفكران حرفه اي " هستند . روشنفكري براي اينان يك شغل است . رژيم " طاغوتي " باشد يا " ياقوتي " براي آنها فرق نمي كند . ولي از آنجا كه كار اينان مستقيما به مسائل اجتماعي - سياسي متصل است ، طبعاً تحت كنترل حكومتها است و در نهايت اين گروه روشنفكر در خدمت حكومتها قرار مي گيرند . براي نمونه احسان نراقی یکی از اين نوع روشنفكران است . وي در مصاحبه اي مي گويد : " بنده روزي به يك عده اي گفتم كه من ۲۵ سال در آن رژيم مشغول كار بودم كه مي گفديد اين يك نوع همكاري با رژيم است . الان هم ۱۵ سال كه همين مسائل وجود دارد . جمعا مي شود ۵۰ سال . اگر من مي خواستم هر حرفي را كه شما مي گوئيد گوش كنم بايد حداقل ۵۰ سال عاطل و باطل مي ماندم " . بديگر سخن از نظر احسان نراقی تمام كسانيكه نه با رژيم شاه و نه با رژيم اسلامي ، كه هر دو در نوع خود در اختناق و سرکوب ، سرآمد روزگار بودند و هستند ، همكاري نكردند ، سالها است عاطل و باطل ، زندگي مي كنند .

از سوي ديگر بايد توجه داشت كه رژيمهاي ديكتاتوري نيز به " روشنفكران حرفه اي " همچون پزشك و مهندس نياز دارند . اينان در واقع يا آشكارا در دفاع از رژيم به تنويرسين دستگاه تبديل مي شوند يا با ظاهر به اصطلاح مخالف ، ولي مخالف اصلاح طلب و در چهارچوب رژيم ، بخشي از نارضايتي ها را به سمت خود كاناليزه کرده و آنرا خنثي مي كنند . بدین ترتیب همیشه براي " روشنفكران حرفه اي " شغل وجود دارد و تنها خطر بيكاري زماني است كه خودشان از مسير ايدئولوژی حاكم خارج شوند . اما ببينيم " روشنفكر حرفه اي " چه مي كند . طبعاً كار برروي مسائل اجتماعي ، سياسي ، فرهنگي و ادبي في نفسه مورد نقد نيست . برعكس بسياري از تحقيقات اجتماعي ، اقتصادي يا سياسي توسط اين گروه انجام مي شود . چرا كه امكان كار كردن براي آنها فراهم است . به اسناد و

كلمه " روشنفكر " در زبان فارسي مترادف است با لغت " اتلكتونل " در زبان انگليسي . واژه " اتلكتونل " بيان كسي است كه در تقسيم كار اجتماعي به كار فكري در برابر كار بدني مي پردازد . ولي واژه روشنفكر از اين محدوده فراتر مي رود و با بار مثبتي كه دارد تفكر وسيع و روشن را به فردي منسوب مي كند . بديگر سخن امروزه در زبان فارسي و در ادبيات و نوشته هاي سياسي - اجتماعي به بوروکراتها ، تكنوکراتها ، روشنفكر اطلاق نمي شود .

ها نيز مي توانند روشنفكر باشند به شرط آنكه كيفيت ديگري را نيز داشته باشند و آن گستره فكر نه در محدوده شغل و حرفه و تكنيك ، بلكه به سطح وسيعتري چون مسائل اجتماعي - سياسي و ادبي و هنري است .

امروزه گسترش جوامع بشري ، رشد تكنولوژی و علوم ، گسترش وسائل ارتباط جمعي جوامع جدا از هم را به يكدیگر نزديك و درهم تنيده کرده است . اين تنيدگي ، پيچيدگي هاي بسياري را در روابط اجتماعي حاصل مي كند . به همين اعتبار امروزه نقش روشنفكر بيش از هر زمان ديگر در تجزيه و تحليل اين پيچيدگي ها و ارائه سنتز اهميت مي يابد . اما همزمان با رشد نقش روشنفكر ، " روشنفكري " به يك حرفه تبديل مي شود . عمدتاً رابطه روشنفكران با تحولات اجتماعي به ۲ نوع است . دسته اول روشنفكراني هستند كه خواهان ايجاد تحول هستند ، نظم موجود را نمي پذيرند و با تكيه بر ايديه آلهاي خود ، خواهان ايجاد دگرگوني هستند . در ادبيات چپ به اين دسته " روشنفكران انقلابي " گفته مي شود . اينان عمدتاً به جنگ نظام حاكم مي روند . بسته به نوع حكومتها ، بويژه در حكومتهاي ديكتاتوري ، عمدتاً هدف اصلي تهاجم رژيمها هستند . و غالباً بخش عمده اي از دوران فعاليت خود را در زندان ، تبعيدگاه ، مهاجرت مي گذرانند . و بسياري از آنان نيز بدست حكومتهاي ديكتاتور كشته مي شوند . گروه دوم روشنفكران باشيە نشين هستند . اينان مخالف نظام حاكم هستند . ولي انگيزه و يا تمايل كافي براي رودروني مستقيم ندارند . اينان آشكارا و مستقيم نبرد نمي كنند . اگر

روپرو هستیم که قائم به خارجی نیست . البته اشتباه می کند ، عقده دارد ، خطا می کند ولی این خاصیت را دارد که مستقل است . " البته جناب نراقی آگاهانه ادامه نمیدهد که رژیم دیکتاتور است ، سفاک است ، جنایت می کند ، هزاران انسان شریف را اعدام کرده است . کشوری را دهها سال به عقب برده است وهدف وی دادن بار مثبت است با تکیه بر استقلال سیاسی ، چون تنها چیزی است که می شود مطرح کرد . و از این راه خریدن آبرو برای رژیم . در مقابل این سنوال که در داخل ایران امکان انتقاد نیست و مخالفین ناکزیر به خارج شدن هستند جواب میدهد : " بارقه های کوچکی وجود دارد . نظیر کتاب خودم که در ایران سابقه نداشته است . " و در جای دیگری می گوید : " من خودم از اینکه کتابم در ایران چاپ شده است ، بسیار خوشحالم چون معتقدم نقطه نظر ها را بهم نزدیک می کند که مردم بتوانند حرف خود را بزنند " و می افزاید که " مثلا ما وقتی نطق های قبل از دستور مجلس را می شنویم می بینیم این آزادی تا چه حدود زیادی وجود دارد " .

چگونه يك " روشنفکر حرفه ای " واقعیت را قلب می کند ، حقیقت را دور می زند و دروغ را بجای حقیقت می نشاند . کتاب ایشان چاپ شده ، پس نشانی است از آزادی قلم ، نطق های مجلس اسلامی که در واقع تصفیه حساب جناحهای حکومتی است ، بعنوان نشانی از يك فضای آزاد برای بیان تلقی می شود . از این نمونه ها فراوان است . مهارت در سخنوری و زبردستی در نوشتار ، ابزار اصلی کار " روشنفکر حرفه ای " است . رژیم های چون شاه و جمهوری

اسلامی نیز مشتریان پروپا قرص اینان . اما گاهی شرائط ، دست آقایان را در پوست کردو می گذارد . مجبور می شوند موضعی بگیرند که چندان خوشایندشان نیست . نه اینکه با این موضع مخالف هستند ، بلکه از زاویه مقام و موقعیت يك روشنفکر بهرحال باید ظاهر را حتی الامکان حفظ کرد . یکی از مهمترین امتیازات این " روشنفکران حرفه ای " این است که ضمن آنکه در خدمت رژیمها هستند ولی سعی می کنند چهره مستقلی بخود بگیرند و چندان خود را وابسته به رژیم نشان ندهند . چرا که وابستگی به رژیم مہری است که بطور اتوماتیک میزان اعتیاد به فرد را بشدت کاهش داده ، از قدرت نفوذ کلام وی می کاهد . ولی حفظ این چهره همیشه ساده نیست . و حکومتها در شرایطی

خواستار موضعگیری تانیدآمیز هستند . بطور مثال بازهم به جناب احسان نراقی اشاره می کنیم . مسئله " سلمان رشدی " امروزه نه تنها در ایران بلکه در سطح جهان به شکل يك عامل سنجش میزان اعتقاد به آزادی بیان و قلم مطرح است . بسیاری از نویسندگان ، هنرمندان ، متفکرین ، سیاستمداران و ... با حمایت از سلمان رشدی و محکوم کردن فتوی خمینی ، از این مسئله يك سمبل آزادی بیان ساخته اند . این موج تا جایی جلو رفت که نهایتا بسیاری از دولتها را ، خواه تحت فشار افکار عمومی ، خواه تحت محاسبات سیاسی ، به موضعگیری مستقیم کشاند . این مسئله برای روشنفکران ایرانی نیز مطرح است . حمایت از سلمان رشدی ، بویژه برای ما ایرانیان ، قبل از هر چیز ، اعتراضی است به فقدان آزادی بیان و قلم در ایران .

اما " روشنفکر حرفه ای " ما جناب نراقی ، در مقابل این مسئله ناکزیر می شود بگوید : مطلب این است که اگر قبول کنیم که توهینی به اسلام شده و هتاکي و بی حرمتی به پیامبر اسلام شده است این مسئله ای است که به تمام مسلمانهای دنیا مربوط است . لذا این مسئله را باید به يك بحث عمومی مابین روشنفکران اروپا و روشنفکران اسلامی تبدیل کرد . نباید ایران مستقما زیر این تیر باشد ... لذا من با کیهان تماس گرفتم و توضیح دادم که من سلمان رشدی را محکوم می کنم بعلت اینکه به بیش از يك میلیارد مسلمان در جهان توهین کرده است و به هیچ وجه در مورد فتوی کشتن یا نکشتن او هم بحثی نکردم . هرگز هم با کسانی که از سلمان رشدی حمایت می کنند همراهی نکرده و نمی کنم کتاب او را هم خوانده ام و اساسا این کتاب را لایق آن نمی بینم که عده ای از روشنفکران ایرانی از آن دفاع کنند

نیازی به توضیح نیست " روشنفکر حرفه ای " ما بدجانی گیر کرده بود . قیلا نظر دو پهلونی در مورد سلمان رشدی داده بود . روزنامه های جمهوری اسلامی به ایشان بشدت حمله می کنند . وی ناچار است موضع روشن بگیرد . راه دیگری نیست . وگرنه بعد از ۵۰ سال باید بازنشسته شود . ظاهرا وی خیال بازنشستگی ندارد . پس دفاع روشن از رژیم ، محکوم کردن سلمان رشدی و محکوم کردن آنانی که از وی دفاع می کنند . روشنفکر بودن ، یا بهتر است گفت روشنفکر واقعی بودن در روزگار ما و بخصوص در جوامعی چون ایران ، کار دشوار و پرمسئولیتی است . حکومت دیکتاتوری چنان آشکارا تمامی حقوق اولیه و

آزادیهای ابتدائی را پایمال می کند که دریافتن و دیدن آن هوش سرشار و تیزبین خاصی نمی خواهد . تفاوت فقط در پذیرش مسئولیت و تعهد در قبال خود و مردمی است که با آنها مواجه است . بیان حقیقت و نشان دادن واقعیت همانگونه که هست ، وظیفه اصلی يك روشنفکر است . روشنفکری که دروغ می گوید ، حقیقت را قلب می کند و واقعیت را وارونه جلوه می دهد . روشنفکری است " حرفه ای " که کلاهی خود را در معرض فروش گذاشته است و آنرا به خریداری که بیشترین قیمت را بپردازد ، می فروشد .

احسان نراقی ها و مسعود بهنودها " روشنفکرانی حرفه ای " هستند که سالهاست در توجیه حکومتهای دیکتاتوری ایران از شاه گرفته تا اسلامی قلم زده اند و سخن گفته اند ، رژیمها تغییر خواهند کرد " روشنفکران حرفه ای " همچنان بکار خود ادامه خواهند داد و تنها سبک گفتار و نوشته ، اسامی شخصیتها و در نهایت ایدئولوژی را عوض خواهند کرد . اگر زمانی از عظمت ایران باستان و دروازه های بزرگ تمدن صحبت می کردند ، امروز از عظمت اسلام و دروازه های بزرگ تمدن اسلامی دم می زنند و در اینراه چون گذشته آزادی و حقیقت را قربانی می کنند

بقیه از صفحه ۱۶

متدلوژی ، ایدئولوژی

ایدئولوژیها همواره بطور مستقل خود قابل تحقیق علمی هستند و چنین کنکاشی می تواند به تحلیل واقعیت تاریخی یاری رساند . نه ، برای اینکه می توان راه کوتاهتری برگزید . هسته مرکزی ایدئولوژی بمثابة قدرت و حل آن ، می تواند منظره واقعی تری از مفاهیم ایدئولوژیک بدست دهد . مشکل اساسی ما در مبارزه سیاسی ، برنامه و حل مسئله قدرت است . کافی است بجای دیکتاتوری پرولتاریا ، ما از تقسیم قدرت بطور دمکراتیک برای آینده ایران دفاع کنیم ، آنگاه مسایل ایدئولوژیک ما بطور واقعی شروع به حل شدن خواهند کرد و سازمان ما جایگاه واقعی خود را در مبارزه سیاسی بدست خواهد آورد . اگر " ایدئولوژی کمونیستی " وظیفه هدایت جوامع طبقاتی را به جامعه ای عاری از طبقات برای خود قایل است ، می بایست همراه با تقسیم واقعی قدرت ، در عرصه همه ایدئولوژیها و از جمله ایدئولوژی کمونیستی ، به ایدئولوژی زدایی بپردازد و در هر دو مرتبه (قدرت و ایدئولوژی) از هم اکنون باید چنین گرایشی را نشان دهد . .

باید در مقابل فشار نژادپرستانه سفیدها مقاومت کنند .

کتاب پنجم کتاب اصلی وی است و شش سال صرف تنظیم آن کرده است . وی در این کتاب می‌کوشد نشان دهد که چگونه فشار می‌تواند انسانها را به سمت اوهم و خرافات بکشاند . زنده شدن اوهم و خرافات و جادوگری برای مقابله با جامعه‌ای نژادپرست . و در نهایت آخرین اثر وی " جاز " که از يك سوی یادآوری " مارتین لوترکینگ " است و از سوی دیگر موسیقی جاز سیاهان آمریکا ، در مصاحبه‌ای که وی در سال ۱۹۸۵ با روزنامه لیبراسیون داشت در پاسخ این سنوال که " چرا می‌نویسد ؟ " تونی موريسن پاسخ داد . " من

می‌نویسم برای خلق نظم ، زیبایی و زندگی بر اساس واقعیتی که پیرامون ماست ، فقر و بدبختی و مرگ . تاریخ سیاهان آمریکا ، تحریف شده ، عوض شده و بدفهمیده شده است . این تاریخ در برگیرنده غنا ، رنگ ،

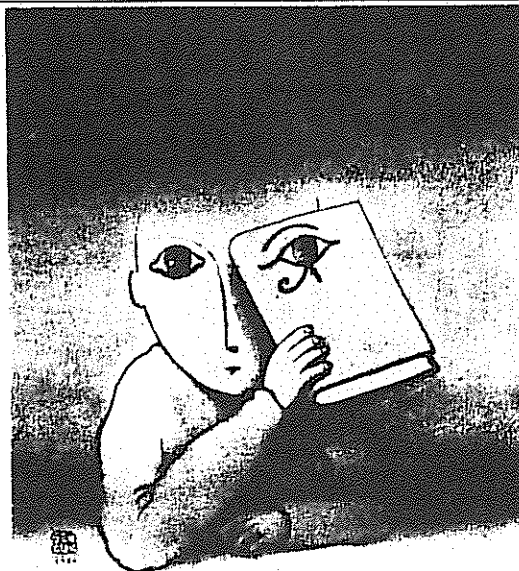
گرما و قدرتی است که بویژه از نقطه نظر زنان کتمان شده است . نگاه من مشابه نگاه مردان سیاه‌پوست نیست کتابهای من ، برای من دنیایی است تازه که همیشه وجود داشته و کسی به آن توجه نمی‌کرده است . من برای گواهی دادن می‌نویسم . وقتی من به يك " ماسک آفریقایی " نگاه می‌کنم ،

می‌بینم که تا چه حد در عین اینکه قدیمی ، ابتدائی و قومی است ، تاچه حد مدرن و امروزی است . من می‌خواهم که کتابهایم ، دقیقاً همین کیفیت آثار هنری ماقبل تاریخی را بخود بگیرند . همانگونه که این گذشته امروز موسیقی ما را تغذیه می‌کند . اکنون که دیگر این موسیقی بطور ویژه بما تعلق ندارد ، رمان جای آن را خواهد گرفت . "

وی علاوه بر رمان ، تحقیقاتی نیز بر روی نوشته‌های سایر رمان نویسان آمریکایی کرده است ، بویژه نقش شخصیت‌های

سیاه‌پوست در رمانهای نویسندگانی چون ملویل ، مارك تواین ، آلن پو ، همینگوی و دیگران . این تحقیقات ضمن آنکه انتقادی هستند ، از زاویه سیاسی نشان میدهند که چگونه سفیدپوستان برای انتقال تعارضات داخلی خود ، به سیاهان نیاز دارند .

ادبیات آمریکا نیز چون جامعه آن ، دوپست سال از حضور سیاهان در این قاره تغذیه کرده است . تونی موريسن پس از شنیدن خبر برنده شدن جایزه نوبل گفت : " بزرگترین خوشحالی شخصی من این است که جایزه نوبل بالاخره به يك سیاه‌پوست آمریکایی تعلق گرفت . خوشحالم که مادرم زنده است و چنین روزی را می‌بیند . "



تونی موريسن برنده جایزه نوبل ادبیات

من می‌نویسم برای خلق نظم ، زیبایی و زندگی بر اساس واقعیتی که پیرامون من است

شوم و جاهای دیگر را ببینم اما برای يك دختر سیاه تنها دو راه وجود داشت : کار یا ازدواج . تنها آموزش دانشگاهی می‌توانست مرا از این محیط خارج کند . وی از دانشگاه مخصوص سیاهان " هوارد " و سپس دانشگاه " کرنل " در رشته ادبیات فارغ‌التحصیل شد و در دانشگاه کرنل به تدریس پرداخت . اولین رمان وی " آبی‌ترین چشم " در ۱۹۷۰ منتشر شد . این کتاب بیانگر بیماری نژادپرستی است که يك نمونه واحد را مدل جامعه می‌شناسد . وی در این مورد می‌گوید : " همه اتفاق نظر دارند که چیزی که هر دختر بچه‌ای آرزو میکند عبارتست از : عروسکی با چشمان آبی و موهای طلایی . چه بر سر این دختر بچه می‌آید وقتی در یازده سالگی در می‌یابد که چشمانش آبی نیست و يك سیاه‌پوست است ؟ "

قهرمان کتاب وی ، دختر یازده ساله سیاه‌پوست ، دیوانه می‌شود . دومین کتاب او سه سال بعد منتشر می‌شود . وقایع کتاب در فاصله سالهای ۱۹۱۹-۱۹۴۵ رخ میدهد . داستان آن ، داستان دو انسان معترض است ، یکی انقلابی ، دیگری عاقل و محتاط . داستان زنانی است قوی در مقابل مردانی شکننده . زن انقلابی " سولا " (عنوان کتاب نیز بهمین نام است) بدر نهایت تقاضای سنگین می‌پردازد . سومین کتاب " آواز سلیمان " که در ۱۹۷۸ منتشر می‌شود ، نگاهی است به زندگی بورژوازی سیاه‌پوست آمریکا . چهارمین کتاب او ، بازهم درباره بورژوازی سیاه‌پوست است . زندگی زوجی است که ورای نیازهای خود

تونی موريسن ، نویسنده زن سیاه‌پوست آمریکایی امسال از سوی هیئت داوری جایزه ادبیات نوبل برنده اعلام شد . وی تا کنون شش رمان نوشته است . هیئت داوری کار ادبی او را چنین ارزیابی کرده است : " تصویرگر تابلوی زنده‌ای از يك چهره اساسی واقعیت آمریکایی . "

زن در جامعه کنونی دچار ستم مضاعف است و سیاهان در جامعه آمریکا در نابرابری اجتماعی زندگی می‌کنند . بر زن سیاه‌پوست دو برابر يك زن سفیدپوست در چنین جامعه‌ای ستم روا می‌شود . این ستم دوگانه از ابتدای کار ادبی خانم موريسن ، هدف اصلی وی در آثارش بوده است که با

خستین رمان او بنام " آبی‌ترین چشم " آغاز می‌شود . وی در تمام آثارش می‌کوشد تا نشان دهد که جامعه کنونی آمریکا همزمان " نژادپرست " و " مردسالار " است . وی برآنست تا برای سیاهان آمریکا ، گذشته را زنده کند ، گذشته‌ای نه تنها مملو از رنج و درد ، بلکه همچنین سرشار از فرهنگ غنی آفریقا .

تونی موريسن در حال حاضر استاد دانشگاه آلبانی (نیویورک) و پریستون آمریکا است . همچنین یکی از مدیران موسسه انتشاراتی " راندوم هاوس " نیز می‌باشد . وی در سال ۱۹۸۸ بخاطر پنجمین کتاب خود " محبوب " برنده جایزه ادبی پولیتزر شد .

او در سال ۱۹۶۱ در ایالت اوهایو بدنیا آمده است . وی در مورد دوران نوجوانی خود می‌گوید " خاطره زیادی ندارم . تنها اینکه چقدر در محدوده خانواده درگیر بودیم . من يك آرزو داشتم : از خانه خارج

اطلاعیه مشترک

کمیته مرکزی سازمان فدایی - ایران
کمیته مرکزی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

درباره وحدت

در پی روند وحدت طی دو سال گذشته بین سه جریان (سازمان کارگران انقلابی ایران - راه کارگر ، سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و سازمان فدایی - ایران) و علیرغم امضای پلنفرم مشترک توسط رهبری سه جریان ، سازمان راه کارگر ، اخیرا با برگزاری کنفرانسی تصمیم به خروج از این روند گرفته و انصراف خود را از وحدت با دو جریان دیگر اعلام داشته است .
ما ضمن ابراز تاسف از تصمیم اکثریت کنفرانس راه کارگر ، و با تاکید مجدد بر این امر ، که وحدت سه جریان بر مبنای پلنفرم توافق شده ، علیرغم اختلافات موجود ، می توانست به صورت یک سازمان واحد جامعه عمل پیبوشد ، اراده خود را در پیشبرد روند وحدت و رساندن آن به سرانجام قطعی اعلام می داریم .
متحد شدن کلیه نیروها و عناصر چپ انقلابی در یک شکل واحد نه صرفا با شعارهای وحدت طلبانه ، بلکه با حرکت عملی در این مسیر است که می تواند تحقق یافته و به واقعیت بدل گردد .
لازم به ذکر است که پیشتر ، طی نامه ای به کمیته مرکزی راه کارگر پیشنهاد شده بود که بدلیل ناکافی بودن مداخله اعضاء و فعالان سه جریان در روند وحدت و به منظور ایجاد زمینه های لازم برای تصمیم گیری آگاهانه و سنجیده سه تشکیلات ، انتشار بولتن مشترک مباحثات وحدت به مدت معینی تداوم یافته و در خلال آن اجلاس های مشترک اعضای سه جریان برگزار گردد .
ولی با توجه به تصمیم اکثریت کنفرانس راه کارگر مبنی بر نفي وحدت ، ادامه انتشار بولتن مشترک ، منتفی شده است ، اکنون ما برآنیم که با مراجعه به آرای دو تشکیلات و اخذ رای تمایل عمومی روند وحدت دو سازمان را بر مبنای همان توافقنامه ادامه داده و زمینه های برگزاری کنگره مشترک را فراهم نماییم .
در این راستا ، ما از کلیه عناصر و فعالان چپ انقلابی دعوت می کنیم که با مشارکت فعالانه در پیشبرد این روند ، در جهت پایان دادن به پراکندگی و تشتت موجود در جنبش چپ ایران کام بردارند .

* مهر ۱۳۷۲ - ۲ اکتبر ۱۹۹۳ *

اعلامیه مشترک

رویدن ، شکنجه و قتل فجیع کاک محمد قادری همچنانکه قتل کاک بهرام آزادفر - از فعالین حزب دمکرات کردستان ایران - توسط عمال جمهوری اسلامی ایران در ترکیه ، نه اولین و نه آخرین اقدام جنایتکارانه رژیم جمهوری اسلامی علیه مخالفان خود در خارج کشور است . از رژیم می تا به آن حد سرکوبگر و آزادی ستیز ، که حتی پایه گذاران و حامیان وفادار خود را بخاطر انتقادات و اختلاف سلیقه شان در اداره نظام ، به بندوزنجیر می کشد و به مرگ تهدید میکند ، انتظار چه رفتاری در قبال مخالفان این نظام و بویژه در قبال آنانی که برای آزادی ، برای دمکراسی و برای عدالت اجتماعی مبارزه می کنند می توان داشت ؟ تروریسم دولتی جزئی از طبیعت چنین رژیمی است و فقط با خود این رژیم از میان رفتنی است . آنچه در این میان منجرکننده و در خور محکوم کردن است توهم پراکنی برخی از محافل اپوزیسیون در مورد اصلاح پذیری این رژیم ، و سکوت حساب شده و مصلحت طلبانه محافل بین المللی در قبال اینگونه جنایات ، و باز گذاشتن دست تروریست های رژیم در خارج از کشور توسط دولت های دیگر است . دولت ترکیه نمی تواند از مسئولیت چنین جنایاتی که نه برای نخستین بار در خاک آن کشور توسط رژیم جمهوری اسلامی صورت می گیرد شانه خالی کند . از شعبه پناهندگان سازمان ملل نیز توقع می رود که نسبت به تامین امنیت پناهندگان زیر پوشش خود بی تفاوتی را کنار بگذارد .
تروریسم دولتی ، رژیم جمهوری اسلامی را از محکومیت به نابودی نجات نخواهد داد ، بلکه همانطور که در طی این سالیان به تجربه ثابت شده است ، فقط عزم ما را در مبارزه برای سرنگونی این رژیم و در راه برقراری آزادی ، دمکراسی ، تامین حقوق خلقها و عدالت اجتماعی ، جزم تر کرده و خواهد کرد .

حزب دمکرات کردستان ایران
سازمان چریکهای فدایی خلق ایران
سازمان فدایی - ایران
سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)
شهریور ماه ۷۱

HABIB K BP 162
94005 CRETEIL CEDEX
FRANCE

POST BOKS 6505
RODELO KKA
0501 OSLO 5 NORWAY

POSTFACH 150106
1000 BERLIN 15
GERMANY

نامد های خودرا به آدرسهای زیر ، از
یکی از کشورهای خارج برای مایست
کنید.